



ویژه نامه سالگرد هفت اکتبر، طوفان الاقصی

نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

بسیج دانشجویی

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

مدیر مسئول: ریحانه عبدی

سر دبیر: فاطمه ورمزیار

با تشکر از زحمات سرکار خانم زهرا غروی

صفحه آرا: فاطمه ستوده

هفته‌ی سوم مهر ماه

ایران؛

مروری بر نقش ما در محور
مقاومت

لبنان؛

تاریخچه و حضور کنونی لبنان
و حزب الله در محور مقاومت

فلسطین؛

زمانه‌ی فلسطین پس از خروج
طوفانی

یمن؛

نوشتاری بر متحد استراتژیک
نوظهور

عراق؛

مرز پیشینی ایران در مقابله
بادشمنان

سوریه؛

نگاهی نو به سوریه پس از
رخدادهای سقوط بشاراسد



روایتی از احیای جبهه‌ی
مقاومت؛ روح تازه‌ای که از ۱۳۷۶
تا ۱۳۹۸ در مقاومت دمیده شد
و میراثی که ابدی است...

بَر مَدَار



هسته‌های مقاومت در حال
«تغییر سرنوشت» منطقه
هستند.

رهبر شهید، ۸م آذرماه ۱۴۰۲

آنچه می‌خوانیم

◆ سخن سردبیر

نظم جدید پس از طوفان الاقصی و جنگ‌های ایران

◆ ایران؛ ام‌المقاومة

گفت‌وگو با الهام عابدینی

◆ لبنان؛ از حاشیه‌نشینی تا محوریت منطقه‌ای

مروری بر سیر تکامل لبنان در تبدیل شدن به آغاز محور مقاومت

◆ از تموز تا امروز؛

چرا حزب‌الله هنوز ایستاده است؟

◆ قسم به زیتون

نگاهی بر سیر تحول و تکوین جنبش‌های آزادی‌بخش در فلسطین

◆ فلسطین؛ سلاحی که جغرافیای مقاومت را از نو می‌نویسد!

واکاوی طوفان الاقصی به مثابه بازتولید امر سیاسی

◆ کرانه‌ی باختری؛ میدان نبرد

نگاهی به وضعیت کرانه‌ی باختری به موازات نبرد طوفان الاقصی



◆ **یمن، حماسه‌ی مقاومت**
نگاهی بر جریان مقاومت در یمن

◆ **یمن، نقطه‌ی امید**
مروری بر حکمرانی حوثی‌ها بر باب‌المندب و یمن

◆ **عراق؛ بازیگر چندسطحی منطقه**
یادداشتی بر سیر تحول عراق در مسیر مقاومت

◆ **عراق؛ میدان امنیت ملی ایران**
چرا عراق حکم دروازه‌ی ورودی ایران را دارد؟

◆ **این سد نباید بشکند!**
دراهمیت نظارت بر سوریه به عنوان مرز دفاعی

◆ **دومینوی تجزیه**
نگاهی بر روند رخدادها تا سقوط سوریه



* آنجا که ایستاده ایم

رهبر شهید انقلاب:

طوفان الاقصی جهان را تغییر خواهد داد و طوفان الاقصی می تواند تغییر دهنده قرن بیست و یکم باشد.

۱۴ خرداد ۱۴۰۳

تهدیدات امنیتی در جهان، عمدتاً در قالب «مجمع‌های امنیتی منطقه‌ای» سازمان می‌یابد؛ یعنی خوشه‌هایی از کشورها که در آن، امنیت یا ناامنی یک کشور به‌طور مستقیم با امنیت بقیه گره خورده است. امنیت در جهان نه صرفاً جهانی است و نه کاملاً درون‌زا؛ بر این اساس، ویژگی هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای در برگیرنده: تراکم درهم‌تنیدگی امنیتی، تمایز نسبی از سایر مناطق بین‌المللی، برخورداری از قدرت‌های محدود مرکزی درون منطقه‌ای، بهره‌مندی از الگوی همکاری/ رقابت امنیتی پایدار (الگوهای دوستی و دشمنی نسبتاً ماندگار) و تأثیرپذیری از ساختار جهانی در قالب‌های منطقه‌ای است. منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) بدین لحاظ یکی از کهن‌ترین و متراکم‌ترین مجمع‌های امنیتی در جهان است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نظم منطقه‌ای متأثر از دو جریان اصلی ساختاری امنیت بود: نظم محافظه‌کار عربی که عربستان، مصر و اردن (با حمایت غرب) را شامل می‌شد، و نیز محور انقلابی که دربرگیرنده ایران و سایر گروه‌های مقاومتی بود. با وقوع انقلاب اسلامی، ایران از ذیل عضویت درون نظام تحت‌وابستگی غرب، به‌ویژه ایالات متحده، خارج شد و سردمدار نظمی مستقل گردید و برای غرب و متحدانش مولد تهدید تلقی گشت. پس از دفاع مقدس، اما شرایط به نحوی دیگر پیش رفت؛ تأکید بر ایجاد خودکفایی و اعمال دیپلماسی

منطقه غرب آسیا به علت ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود، همواره پیش‌قراول حوادث تعیین‌کننده تاریخ و عرصه بین‌الملل بوده است؛ در این میان، سرعت و کیفیت تحولات در راستای تثبیت نظم جدید جهانی با رهبری انقلاب اسلامی ایران، موضوعی است که همواره مورد توجه، تأکید و تحلیل‌های گوناگون قرار دارد.

نقش بی‌بدیل نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این میان، در جامه «رزمندگی بدون مرز» و در راستای حفظ کرامت و انسانیت فراتر از مرزها و ادیان، و با فرماندهی سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی در این مهم، غیرقابل چشم‌پوشی است.

میراثی که با پیروی از راه به‌حق ایشان دنبال شده و هم‌اکنون ثمر درخت تناور مقاومت، پیش چشم همه جهانیان و قوت‌قلب مورد ظلم واقع‌شدگان است.

نظر به حوادث اخیر که بر پیکر ایران عزیز وارد آمد و امتداد دفاع‌های مقدس توسط مردم شجاع و خستگی‌ناپذیر ایران‌زمین، بررسی چگونگی تحقق «کسب پیروزی‌های بدون جنگ مستقیم» که در تمام این سال‌ها از سیاست موفق جمهوری اسلامی ایران بوده است، و محور مقاومت نقش حائز اهمیت در حفظ امنیت ایران و تحقق عمق استراتژیک داشته است، و سایه جنگ حقیقی و قطعی را سال‌ها از سر این سرزمین و مردمانش دور نگه داشته و فرصت هرچه «قوی‌تر شدن» را به ایران عزیز اعطا نموده، و این اثر جدی بر پیروزی‌های وطن‌مان داشته است؛ در این ویژه‌نامه همت بر آن است که با توجه به مسائل پشت‌سرگذاشته و حوادث پیش رو، ابتدا مفهوم مجتمع امنیتی منطقه‌ای تبیین، و سپس به بررسی ریشه و پیشینه مقاومت در کشورهای محور مقاومت اسلامی و پرونده‌های پیش رو به تفصیل اشاره شود، و مروری [اگرچه محدود] بر دستاوردهای نامحدود و حکیمانه شهیدان معظم این محور، از رهبری شهید تا سربازان مخلص ایشان که سروران ملت‌های آزادانند، در جریان مقاومت مورد بررسی قرار گیرد.



«دفاع مردم‌پایه»، راهبرد اصلی شهید سلیمانی برای رشد و تقویت نهضت‌های مقاومت در منطقه غرب آسیا بود.

سردار شهید غلامعلی رشید؛ فرمانده شهید قرارگاه خاتم‌الانبیا



است که رقم خورد. طبق نظریهٔ کپنهاگ، یک موضوع هنگامی به تهدیدی امنیتی تبدیل می‌شود که بازیگری صاحب‌قدرت، آن را به مثابه «تهدید وجودی» تعریف بدارد و براین پایه، اقدامات خاصی توجیه شوند.

پیش از وقوع جنگ غزه در سال ۲۰۲۳، تهدیدات امنیتی عمدتاً در سطح «دولت-دولت» در مجرای مفهوم سنتی تهدید رخ می‌داد، اما این جنگ تهدیدات را به سطح «دولت-غیردولت» منتقل کرد. بر اساس سلسله‌رخدادها، ایران از جایگاه بازیگری چالش‌گر (برای نظم متقابل) به عنصری مرکزی و امنیت‌ساز برای محور مقاومت تبدیل گشت.

همچنین این مهم، سبب بروز بحران مشروعیت داخلی در کشورهایی شد که موضع‌گیری قاطعی در برابر فلسطین نداشتند و نیز بحران‌های عمیق بشردوستانهٔ جهانی را پرده‌برداری کرد. افزایش هم‌وابستگی تهدید در ساختار منطقه‌ای موجب گشت تا نیروهای درون‌زا (و نه بین‌المللی) تعیین‌کنندهٔ جریان‌ات اصلی شوند. گروه‌های متحد ایران در قلمرویی از محیط پیرامونی شرقی تا دریای سرخ، ساختار امنیتی را به رهبری ایران در عمل تعیین و بازتعریف کردند. پس از این واقعه، ساختار مجتمع امنیتی غرب آسیا (خاورمیانه) از حالت دوقطبی (شامل نظم محافظه‌کار و مقاومت) به حالت چندقطبی تبدیل گشت، اما در این میان، هژمونی هویتی «ایران محور» تثبیت شد. براین پایه باید خاطرنشان کرد که جمهوری اسلامی ایران به نیروی نیابتی نیاز ندارد؛ محور مقاومت در هر کشوری، متبلور ارزش‌های بومی و درون‌جوش مردمی همان کشور، در چارچوب ایمان و نظام تولیدی است.

در ساختار جدید منطقه‌ای، ایران نه تنها یک بازیگر کلیدی صرف، بلکه معمار معنایی و معماری نظم امنیتی جدید شده است. دلایلی که دال بر آن است که ایران همچنان نقطهٔ ثقل این مجموعهٔ امنیتی است، بدین شرح است: اولاً، ایران از عمق راهبردی و محور مقاومت همچنان برخوردار است؛ متحدین استراتژیک (شامل حزب‌الله در لبنان، حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، گروه‌های حشدالشعبی و کتائب در عراق، و جنبش حوثی در یمن) برای ایران قابلیت‌های بازدارندگی و نفوذ منطقه‌ای را فراهم آورده و به آن اجازه می‌دهند تا در جایگاه مرکزی مجتمع امنیتی، اهداف خود را بدون ورود مستقیم به جنگ‌های تمام‌عیار محقق سازد. ثانیاً، جمهوری اسلامی ایران دارای بزرگ‌ترین و مجهزترین نیروی موشکی بالستیک در منطقه است و توانایی تأثیرگذاری بر مسیرهای حیاتی انرژی و دریایی (مانند تنگهٔ هرمز) را نیز داراست. دیگر آنکه، دستاوردهای (صلح‌آمیز) هسته‌ای ایران، عمق راهبردی و بازدارندگی آن را در برابر تهدیدات خارجی، به‌ویژه اسرائیل، افزایش می‌دهد. با نظر بر توانمندی‌های ایران، اما بازیگران کلیدی نظیر رژیم صهیونیستی، عربستان و امارات متحدهٔ عربی در جایگاه

فرهنگی و حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی مقاومت در دستور کار جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. هسته‌های مقاومت شکل گرفتند و در جایگاه مرکز ثانویهٔ قدرت امنیتی در منطقه متجلی شدند. در طی دههٔ هفتاد، ایران در مرکز یک «مجتمع فرعی امنیتی» قرار گرفت که از لبنان تا یمن امتداد داشت. در این دوره، محور محافظه‌کار عربی نه تنها بیم از صدور فرهنگی انقلاب را داشت، بلکه از بسط قدرت شبکهٔ ایران نیز در هراس بود. پس از بیداری عربی و وقوع بحران سوریه، اما ایران دگرباره بازیگری حاشیه‌ای به جایگاه هارتلند امنیت منطقه منتقل شد؛ قلمرو تحت رهبری ایران در این برهه از خلیج فارس تا مدیترانه امتداد یافت. در مقابل این جریان، عربستان و رژیم صهیونیستی با ادراک محاصره از جانب ایران، رفته‌رفته ائتلافی ضدایرانی (به ظاهر خفته) را پی‌ریختند. این رویکرد ابتدا در قالب حمایت از شورشیان سوریه و سپس در عادی‌سازی روابط دنبال شد؛ براین اساس، چنین مرحله‌ای بیانگر آن است که ایران به دست برتر امنیتی منطقه تبدیل گشت؛ بدین معنا که هر بحران در گوشه‌ای از منطقه، به نفع بسط نفوذ تهران یا تقویت خصومت علیه آن تمام خواهد شد؛ بنابراین ایران الگوی واکنش‌ساز منطقه شد.

پس از ارائهٔ طرح معاملهٔ قرن، این بار سیاستی جدید و جدی در دستور کار نظم مقابل ایران قرار گرفت: «توافق ابراهیم» و در خلال آن عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل که از اهداف عمدهٔ آن، مهار قدرت جمهوری اسلامی ایران، احیای هستهٔ عربی-اسرائیلی نزدیک به غرب در منطقه و نیز اعمال سیاست فشار حداکثری بود، مجتمع امنیتی غرب آسیا را دگربار به سوی دوقطبی ایران و اعراب سوق داد. در موقعیتی که خروج یک‌جانبهٔ آمریکا از برجام بر عرصهٔ تنازعات دامن زد، و نیز پس از آنکه ایالات متحده پس از هزینهٔ هفت تریلیون دلاری خود در غرب آسیا به مقصودی موافق طبع نرسیده و به تمرکز بر شرق آسیا روی آورده بود، خلأ قدرتی ایجاد گشت. ناظر به این بستر، پیش‌بینی می‌شود بازیگری که بتواند در نبود هژمون، امنیت متقابل را بازتعریف کند، به قطب مرکزی RSC بدل خواهد شد. ایران نیز با حفظ انسجام داخلی و ارتقای قدرت شبکهٔ مقاومت، از این خلأ به سود خود بهره جست. شهادت سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، اما نقطهٔ ثقل سرآغاز مسیر جدید تاریخ منطقه شد.

ناظر بر سلسله‌حوادث پی‌درپی سال‌های گذشته، جنگ غزه اما سرآغازی بر بازتعریف نظم امنیتی منطقه شد؛ این جنگ، نظامی را که سودای محوریت تل‌آویو را در سر می‌پروراند، تضعیف کرد و بی‌اعتباری طرح محور عادی‌سازی توافق ابراهیم را رقم زد. رابرت هور براین اساس معتقد است: «اغراق نیست که طوفان الاقصی را رویدادی که می‌تواند تعیین‌کنندهٔ قرن بیست و یکم باشد، بدانیم!»

از مؤلفه‌های مهم نبرد ۷ اکتبر، جریان بازتعریف تهدیدی

رقم‌زننده ساختار جدید امنیتی منطقه، در حال تلاش‌اند تا نفوذ جمهوری اسلامی ایران را مهار سازند؛ این جریان از طریق دو سازوکار اصلی دنبال می‌شود: ائتلاف‌سازی علیه ایران و اقدامات مستقیم.

علی‌رغم وجود تنش‌های تاریخی، ریاض به دنبال تضمین امنیت خود از طریق یک سیستم دفاع منطقه‌ای است که بتواند در برابر قدرت ایران ایستادگی کند؛ امارات متحده عربی نیز با تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی و دیپلماتیک، به‌طور فعال در حال ایجاد موازنه در برابر ایران از طریق اتحادهای امنیتی با اسرائیل و هند است. همچنین رژیم صهیونیستی دکتترین اصلی خود را پس از این جنگ، بر مبنای نظریه «جنگ میان جنگ‌ها» بنا نهاده و در تلاش است از طریق هدف‌گیری مداوم زیرساخت‌ها، ترور هدفمند فرماندهان (به‌جای جنگ‌های طولانی و فرسایشی) و جلوگیری از ارسال محموله‌های تسلیحاتی ایران به خاک متحدين، از قدرت‌گیری بیشتر محور مقاومت جلوگیری کند. در این میان، اما نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز قابل توجه است: اگرچه ایالات متحده همچنان بازیگر کلیدی امنیت حوزه خلیج فارس است، اما تمایل واشنگتن به کاهش تعهدات نظامی مستقیم در منطقه، بازیگران عربی را به‌سوی ایجاد راه‌حل‌های منطقه‌ای (یعنی ائتلاف با اسرائیل) سوق داده است. همچنین نفوذ فزاینده دو قدرت چین و روسیه (به‌ویژه نقش چین در میانجیگری بین ایران و عربستان) باعث شده است که ساختار امنیتی منطقه، دیگر یک محور دوقطبی (ایران/آمریکا-اسرائیل) نباشد، بلکه شامل یک رقابت چندجانبه برای کسب نفوذ باشد. در این فضا، اما بدیهی است جمهوری اسلامی ایران با چالش‌ها و فرصت‌هایی روبه‌رو است: ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی در محور غرب آسیا، افزایش مشروعیت داخلی درون منطقه‌ای محور مقاومت و توان کنترل مسیرهای حیاتی انرژی (خلیج فارس و دریای سرخ) از جمله فرصت‌های مهم ایران است، همچنین در چنین بستری، فشار فزاینده غرب برای محدودسازی جایگاه ایران به‌واسطه تحریم و اعمال سیاست فشار حداکثری همه‌جانبه، و فضای رقابت نرم با ترکیه و عربستان سعودی در نظم جدید منطقه‌ای پس از جنگ ۷ اکتبر، از عمده چالش‌هایی است که جمهوری اسلامی ایران با آنها مواجه است.

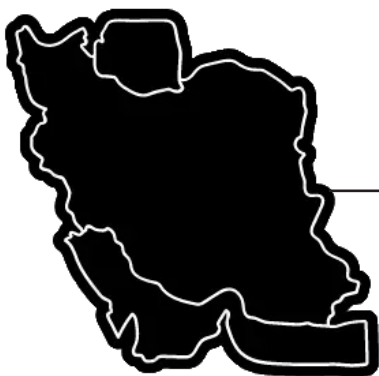
در مجموع، واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که بازیگران به‌سوی مدیریت حداکثری تنش حرکت می‌کنند، اما لبه پرتگاه همچنان بسیار نزدیک است و هرگونه اقدام بزرگی، می‌تواند به سرعت سناریوی اول را به‌سوی سناریوی دوم سوق دهد. به‌طور کلی، اما پس از وقوع جنگ غزه در خلال سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، ساختار مجتمع امنیتی غرب آسیا، نظمی چندقطبی با محوریت ایران به‌مثابه قدرت مرکزی و برخورداری آن از قدرت شبکه‌ای و مقامی بازتعریف‌کننده

است.

این تداوم محوریت همواره از طریق عمق استراتژیک دنبال شده و ایران اکنون در مقام Core State در این مجموعه امنیتی است؛ یعنی کشوری که تهدیدها و فرصت‌های امنیتی منطقه بدون مشارکت یا رضایتش قابل تنظیم نیست. ایران به دلیل عمق نفوذ منطقه‌ای و قدرت بازدارندگی، همچنان عنصری محوری است؛ بر این اساس، عدم حضور یا حذف آن از معادله امنیتی، منجر به بی‌ثباتی گسترده‌تر و احتمال جنگ منطقه‌ای تمام‌عیار خواهد شد. نظم جدید اگرچه مبتنی بر رقابت شدید است، اما وابستگی امنیتی دولت‌های منطقه را به در نظر گرفتن محاسبات جمهوری اسلامی ایران افزایش داده است. از طرفی، ایران توانسته است وابستگی متقابل تهدید را از تهدید به ابزار نفوذ بدل کند؛ بدان معنا که اگر امنیت خلیج فارس مختل شود، ایران هم از مسیر کنترل بحران متنفع خواهد بود. از جانی دیگر، بروز و تداوم پیوستگی هویتی منطقه‌ای در حال افزایش است و گفتمان ضدصهیونیستی و استقلال‌طلبی، مشروعیت حداکثری یافته است.

منطقه غرب آسیا پس از جنگ غزه، به‌جای توازن قدرت بر پایه ملاحظات غربی، شاهد توازنی امنیتی بر پایه هویت مقاومت محور است؛ پس ایران از حیث ساختاری-هویتی نیز ایفاکننده نقشی مؤثر می‌باشد. این مرحله‌گذاری تاریخی از نظم خاورمیانه آمریکایی به نظمی با محوریت هویتی-اسلامی، در سلسله حوادث تغییر هندسه جهان است. نظم جدید غرب آسیا پس از جنگ غزه، از یک جریان کلی و تقابل دوجانبه (ایران/آمریکا-اسرائیل) به یک سلسله چندقطبی پیچیده تغییر یافته است؛ این نظم جدید شامل لایه‌های: محوریت مقاومتی (با مرکزیت ایران)، محور رژیم صهیونیستی (تحت حمایت آمریکا)، کشورهای میانه‌رو و عملگرای محور عربی (عربستان، مصر و امارات و...)، محور لایه تنظیمی و تعدیل‌کننده قطر و ترکیه (علی‌رغم تلاش‌های آنان برای کسب نفوذ و استقلال بیشتر) و محور قدرت‌های فرامنطقه‌ای مؤثر (نظیر چین و روسیه و آمریکا) می‌باشد. هرچند ساختار جدید مبتنی بر مهار است، به‌طوری که بازیگران عربی و اسرائیل در حال ساختن ساختارهای موازی و ائتلافی هستند که هدف اصلی آن‌ها مهار، موازنه و کاهش وابستگی به ثبات امنیتی ناشی از جمهوری اسلامی ایران است (این ساختار با محوریت همکاری امنیتی تل‌آویو-پایتخت‌های عربی خلیج فارس دنبال می‌شود)، اما بازیگران کلیدی عرصه محور عربی عملگرا، نظیر امارات متحده عربی و عربستان سعودی، هم‌زمان در حال تلاش برای کاهش فاصله با ایران و نیز تمرکز بر ثبات اقتصادی هستند. منطقه هم‌اکنون خاستگاهی برای نقش‌آفرینی بازیگران متعدد و مؤثر و نیز دیپلماسی چندجانبه برای مدیریت رقابت است. اگر تا پیش از این، تمرکز بازیگران منطقه‌ای بر موازنه قدرت





بود، هم اکنون اما این مبادرت بر موازنهٔ هویت و امنیت جمعی است. در آیندهٔ نزدیک، پیش بینی می شود جهت حرکت نظم در راستای تثبیت حداکثری محور مقاومت و شکل گیری نظم امنیتی فراعربی با مرکزیت ایران باشد.

در نهایت، جایگاه ایران در نظم جدید تثبیت گشته و راهبردی تر است، اما بدیهی است این امر توأم با هزینهٔ بالاتر از حیث ریسک درگیری مستقیم و فشار اقتصادی است. ایران همچنان یک بازیگر مرکزی در این مجموعهٔ امنیتی است که هرگونه تغییر در وضعیت آن، ساختار کل مجموعه را تحت تأثیر قرار خواهد داد. منطقه در حال حاضر در یک وضعیت تعادل ناپایدار قرار دارد؛ علی رغم این محوریت، اما بازیگران عربی-اسرائیل در حال ایجاد یک ساختار دوم برای تغییر وزن این معادله به نفع خود هستند. تحولات جاری (به ویژه جنگ غزه) تأثیر زیادی بر سرعت و علنی شدن این ساختار جدید گذاشته است. پیش رو، ابتدا مفهوم مجتمع امنیتی منطقه ای تبیین، و سپس به بررسی ریشه و پیشینه مقاومت در کشورهای محور مقاومت اسلامی و پرونده های پیش رو به تفصیل اشاره شود، و مروری [اگرچه محدود] بر دستاوردهای نامحدود و حکیمانانه شهیدان معظم این محور، از رهبری شهید تا سربازان مخلص ایشان که سروران ملت های آزاده اند، در جریان مقاومت مورد بررسی قرار گیرد.

ایران؛ أم المقاومة *

ایران و باستان؛ نقش آفرینی و کنش در عصر امروز

گفت و گو با الهام عابدینی؛

دانشجوی دکتری مطالعات بریتانیا

که ایران جمهوری اسلامی در راستای ایجاد و تحکیم محور مقاومت انجام داده است، ایجاد یک سد و مانع مقابل تهدید بزرگی به نام رژیم صهیونیستی بوده است. تهدیدی که به شکل جدی و همواره برای همه عیان است، خطری جدی و مهم برای ایران محسوب می شود. جنگ هشت ساله دفاع مقدس برای ما نقطه عطفی بود برای اینکه بدانیم روی کدام کشورها می توانیم حساب کنیم و در سیاست های خود تغییری ایجاد کنیم. بعضاً اشتباهاتی صورت می گیرد، مبنی بر اینکه اگر ما از اندیشه مقاومت و امت گرایی صحبت می کنیم، ایران را نادیده می گیریم؛ در صورتی که هدف تمامی این اتفاقات حفظ ایران است. اتفاقی که بعد از هفت اکتبر افتاده است و خساراتی که به بار آورد، نشان دهنده انقلابی است که در افکار عمومی رخ داده است. به واقع هیچ چیزی توانایی نفی مشروعیت رژیم صهیونیستی را به این اندازه نداشت. خلا مهمی که وجود دارد، در حاکمیت کشورهای اسلامی است. بخشی از اقداماتی که ایران انجام داده، در قالب دیپلماسی عمومی است که تمامی کشورها آن را انجام داده اند. بخشی از اقداماتی که ایران انجام داده است، اقدامات فرهنگی بوده است. نکته ای که مورد توجه واقع می شود، این است که در همه این موارد، درخواست رسمی حکومت مستقر در کشور وجود داشته است، مانند حضور ایران در سوریه؛ هرچند که

آن چیزی که مشخص است و کمتر به آن توجه شده است، این نکته است که سیاست خارجی ای که جمهوری اسلامی در حال حاضر اتخاذ کرده و منجر به تشکیل محور مقاومت شده است، مسائلی نبوده اند که در دوران پیش از انقلاب اسلامی از آنها صرف نظر شده باشد. آنها مسائلی بوده اند که برای حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی ایران مهم بوده اند؛ برای مثال، مواضع ایران پیش از انقلاب اسلامی درباره اتفاقاتی است که در فلسطین رخ داده است. ایران زمان پهلوی نیز روابطش با رژیم صهیونیستی در ابتدا رابطه ای کژدار و مریض بوده است. در ابتدا ایران جزو کشورهایی بوده است که با تشکیل رژیم صهیونیستی مخالفت کرده و با اشغالگری فلسطین موضعی مخالف داشته است. پیش از انقلاب اسلامی صحبت هایی داریم از امام خمینی (ره) که تأکید می کنند اسرائیل یک خطر مهم و جدی برای ایران است. این گفته زمانی بیان شده است که هنوز انقلاب اسلامی رخ نداده بود. نکته ای که قابل توجه واقع می شود، این است که فارغ از اینکه چه نوع حکومتی بر سر کار بوده است، این نکته واضح بوده است که رژیم صهیونیستی برای ایران، تمامیت ارضی ایران و برای قدرتمند شدن ایران، یک خطر جدی و مهم بوده است. آن نکته ای که مسلم است، این است که یک وابستگی میان رژیم پهلوی و آمریکا وجود داشته است که به شدت حامی رژیم صهیونیستی بوده است. مجموعه اقداماتی

سعی نکردند قسمتی از هویت خویش را نفی کنند. آن‌هایی که اگر امروز این متن به زبان فارسی نوشته می‌شود و از اسلام و ایران سخن گفته می‌شود، به خاطر دل‌آوری آن‌هاست.



لبنان؛ *

از حاشیه‌نشینی تا محوریت منطقه‌ای

رقیه سادات موسوی؛

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

لبنان از بدو استقلال در سال ۱۹۴۳ با ساختار سیاسی طایفه‌ای اداره شد؛ نظامی که قدرت را میان مذاهب تقسیم می‌کرد. اما سهم شیعیان، به‌رغم جمعیت قابل توجهشان، بسیار اندک بود. مناطق شیعه‌نشین جنوب و بقاع در فقر و محرومیت مزمن به‌سر می‌بردند و دولت مرکزی عملاً هیچ‌گونه خدمات امنیتی یا رفاهی برای آنان فراهم نمی‌کرد. این وضعیت، همراه با حملات مکرر اسرائیل از دهه ۱۹۶۰، زمینه اجتماعی مقاومت را شکل داد. مردمی که بی‌پناه مانده بودند، به‌تدریج به دفاع محلی و خودجوش روی آوردند. با ورود سازمان‌های فلسطینی پس از جنگ ۱۹۶۷، جنوب لبنان به پایگاه عملیات علیه اسرائیل تبدیل شد. این حضور، حملات اسرائیل را تشدید کرد و لبنان را بیش از پیش درگیر منازعه عربی-اسرائیلی ساخت. جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵-۱۹۹۰) نیز دولت را به‌کلی فلج کرد و سبب از هم پاشیدن ارتش شد. در چنین خلأیی، مشروعیت اجتماعی به توان دفاعی گروه‌ها گره خورد و مقاومت به‌عنوان یک ضرورت اجتماعی پذیرفته شد. تهاجم گسترده اسرائیل در سال ۱۹۸۲ یک نقطه‌عطف بود. اشغال جنوب و ورود به بیروت، همراه با کشتار غیرنظامیان، جامعه شیعه را با تجربه مستقیم اشغال مواجه ساخت. در این شرایط، مقاومت از واکنش‌های پراکنده به سمت سازمان‌یافتگی حرکت کرد. گروه‌های کوچک شیعی با

منافع ایران در این بوده است که آن حمله بزرگ را دفع کند. مجموعه آموزه‌هایی که ایران به‌دست آورده است، مانند تجربه‌هایی که از هشت سال دفاع مقدس به‌دست آورد، باعث شد که این آموزه‌ها را با دیگر کشورهای منطقه به اشتراک بگذارد و همین امر باعث تشکیل گروه‌های مقاومت شده است. درباره شبکه‌سازی و سازماندهی، علاوه بر ویژگی‌های کاریزماتیک افراد و اشخاص، آن چیزی که باعث تقویت این امر بوده است، منافع مشترک آنها بوده است که تمامی این کشورها برای دفع تهدید بزرگ‌تر نیازمند همکاری با یکدیگر بوده‌اند. تاریکی وجود داشته که اسلام به ستیز با آن‌ها می‌پردازد؛ اما این‌ها یکی که اثرات حسنه‌ای دارند، نه تنها مورد دشمنی اسلام قرار نمی‌گیرند، بلکه توصیه به برگزاری آن‌ها می‌شود ایران باستان نیز مانند هر تمدن دیگر نقاط تاریکی داشته است، اما راه مواجهه، طرد هر عنصر مربوط به آن نیست. باید با گزینشی آگاهانه، از میراث پیشینیان به بهترین شکل بهره برد. این نوع مواجهه با ایران باستان، مسلمان حقیقی را از دو گروه دیگر متمایز می‌کند: دو گروهی که با اراده خود به بخشی از هویت خویش لطمه می‌زنند. گروه نخست، آنان که ایران باستان را چونان دینی می‌دانند که همه رخدادهای آن مقدس است و به‌مثابه «لوح محفوظ» با آن برخورد می‌کنند. گروه دوم، آنان که هر رویدادی که در دوران پیش از اسلام بوده را نفی می‌کنند؛ گویی هرچه با این مظاهر دشمنی کنند، به خدا نزدیک‌تر می‌شوند. آنان که فکر می‌کنند با این مخالفت‌ها اسلام بالنده می‌شود، اما نمی‌دانند که تنها نتیجه این رفتارها، از خود بیگانگی جامعه و تفرقه میان مردم است. یلدا یادآور تلاش برای غلبه بر تاریکی است. شبی که پیوند خویشاوندان را نزدیک‌تر از گذشته می‌کند؛ بهانه‌ای برای آموختن از جناب حافظ، شاد بودن و شاد ماندن. جشنی که خانواده محور آن است؛ جایی که ظلمانی‌ترین شب سال را در کنار هم طی می‌کنیم و منتظر طلوع روشنایی می‌مانیم. برخی دلایل برای نفی شب یلدا، باور اسطوره‌ای و واقعی نبودن آن است. باید بدانیم که ورای این اسطوره، حقیقتی نهفته است. اسطوره به دست انسان به حقیقت رنگ می‌بخشد و از طریق آن می‌توان به حقیقت رسید. اسطوره به‌مثابه سایه‌های حقیقت در تمثیل غار افلاطون است؛ سایه‌ای که واقعی نیست اما خبر از حقیقتی می‌دهد و ما را به سوی آن راهنمایی می‌کند. یلدا نماد احترام ایرانی‌ها به نور بوده است؛ نوری که همانند آگاهی، روشن است و به دیگران روشنایی می‌بخشد؛ نوری که علت احترام آن‌ها به خورشید بوده است. نوری که به گفته هگل، فیلسوف آلمانی، اولین بار در تمدن ایران باستان به آن توجه شده و در نتیجه، توجه به معنویت را به همراه داشته است اسلام‌گرایان مخالف این مناسک، شاید برای رفتار خود توجیهاتی دارند؛ اما ای کاش هویت خود را از گروه عظیمی از مسلمانان جدا کنند. مسلمانانی که در شرایط سخت جنگ با عراق، یلدا را به ساده‌ترین شکل و با چند هندوانه جشن گرفتند؛ همان‌ها که با سرپند «یا زهرا» از ایرانی دفاع می‌کردند که امروز یگانه سنگر اسلام است. سرزمینی که فرهنگ آن با اسلام آمیخته شده است. همان‌ها که با جانفشانی خود هم از اسلام دفاع کردند و هم از ایران. آن‌هایی که در همان کارزار، نوروز را جشن می‌گرفتند، برای غریبی مادرشان روضه می‌گرفتند و به او توسل می‌کردند و هیچگاه





از تموز تا امروز؛ *

چرا حزب الله هنوز ایستاده است؟

معصومه باقری؛

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه

حمایت روحانیون و فعالان سیاسی، به تدریج ساختارهای منسجم ایجاد کردند. در همین دوره، جمهوری اسلامی ایران نقشی کلیدی ایفا نمود: انقلاب ۱۹۷۹ الهام بخش مفهوم مقاومت ضد اشغال شد؛ سپاه پاسداران تجربه جنگ نامتقارن را منتقل کرد؛ و فرماندهانی چون شهید همت و احمد متوسلیان در لبنان حضور یافتند و در آموزش و سازمان دهی نیروها نقش آفرینی کردند. هرچند سرنوشت متوسلیان پس از ربایش در بیروت همچنان مبهم است، اما اثرگذاری او و هم‌زمانش در پایه گذاری مقاومت انکارناپذیر است. دهه های بعد، حزب الله لبنان به عنوان تشکیلاتی منسجم از دل همین بستر اجتماعی و حمایت ایران شکل گرفت. این جریان نه تنها در عرصه نظامی بلکه در حوزه خدمات اجتماعی و فرهنگی نیز جای دولت را پر کرد؛ مدارس، درمانگاه ها و شبکه های حمایتی ایجاد شد و مشروعیت مردمی مقاومت تثبیت گردید. نقطه اوج این مسیر، عقب نشینی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ بود؛ نخستین باری که رژیم صهیونیستی بدون مذاکره و امتیازدهی، تحت فشار مقاومت مجبور به ترک خاک لبنان شد. در سال های بعد، مقاومت وارد عرصه سیاسی رسمی شد و در پارلمان و دولت حضور یافت. همزمان، همکاری های نزدیک میان حاج قاسم سلیمانی و سید حسن نصرالله، محور مقاومت را در سطح منطقه ای تقویت کرد. این همکاری ها در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ و نیز در نبردهای سوریه و عراق نمود آشکاری داشت و حزب الله را به بازیگری فراتر از مرزهای لبنان بدل ساخت. حاج قاسم با ایجاد شبکه ای منسجم از نیروهای مقاومت در منطقه، توانست پیوندی راهبردی میان ایران، لبنان، فلسطین و دیگر جبهه ها برقرار کند. امروز مقاومت لبنان را نمی توان صرفاً یک پدیده نظامی دانست؛ بلکه باید آن را پاسخی اجتماعی-سیاسی به محرومیت ساختاری و اشغال خارجی تحلیل کرد. این مقاومت از دل جامعه چندپاره لبنان برخاست، هویت جدیدی مبتنی بر عزت و کرامت اجتماعی ساخت و با اتکا به حمایت ایران و رهبری سید حسن نصرالله، به یکی از مهم ترین بازیگران معادلات منطقه ای تبدیل شد. تا زمانی که ساختار سیاسی لبنان اصلاح نشود و تهدیدهای خارجی ادامه یابد، مقاومت همچنان به عنوان نیرویی تعیین کننده در صحنه داخلی و منطقه ای باقی خواهد ماند.



وقتی طوفان الاقصی به لیتانی وصل شد

عملیات «طوفان الاقصی» و حمایت های گفتمانی-سیاسی سید حسن نصرالله از این عملیات، در کنار حمایت های میدانی کنترل شده، باعث مشغول شدن بخشی از نیروهای رژیم در جبهه شمالی شد. در نتیجه، دوباره سودای تصرف رودخانه لیتانی - که صهیونیست ها آن را حد طمع خود می دانند - زنده شد و همین مسئله موجب شد آن ها برنامه های عملیاتی خود برای نابودی حزب الله را زودتر از موعد وارد فاز اجرا کنند.

از پیچرها تا ضاحیه؛ مسیر لغزش به جنگ تمام عیار

عملیات «پیچرها» در سپتامبر ۲۰۲۴، درگیری های مرزی را از سطح تقابل های محدود، به سمت جنگی تمام عیار سوق داد. مقاومت لبنان بار دیگر در آزمونی سخت قرار گرفت؛ آزمونی که این بار هم باید رو در روی رژیم می ایستاد. اما تا زمانی که سید حسن نصرالله - دبیرکل مقتدر حزب الله - در صحنه بود، هنوز می شد افق های پیروزی را دید. او با انگشت تهدید، رجزخوانی و نمایش اراده، دشمن را در محاسبات خود دچار تردید می کرد. با این حال، محک واقعی ریشه های «اندیشه مقاومت» در بدنه





حزب زمانی فرا رسید که در ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۴ قلب ضاحیه بمباران شد و حزب، کلیدی ترین فرد خود را از دست داد؛ شخصیتی که بسیاری، بقا و رشد حزب الله در سال های گذشته را وامدار سیاست و رزی و دیانت او می دانستند.

لحظه ی شوک؛ حزب الله بدون نصرالله چه می شود؟

اینجا دقیقاً نقطه ی بزنگاه بود؛ ماندن یا عقب نشینی؟ فرار یا مبارزه؟ آیا حزب الله می توانست ادامه دهد؟ سؤال بزرگی که یک جهان منتظر پاسخ آن بود. اینجاست که باید گفت: «ضاحیه فقط یک نقطه جغرافیایی نیست؛ شاخص ایستادگی یا ریزش است.» یکی از شاخصه های برجسته حزب الله - که آن را از بسیاری از گروه های نظامی و سیاسی منطقه متمایز می کند - «مردمی بودن» آن است. حزب الله صرفاً یک نیروی نظامی یا یک تشکل سیاسی نیست؛ بلکه جنبشی ریشه دار در متن جامعه لبنان است. نشانه روشن این واقعیت را می توان در پروژه «خلع سلاح» دید؛ همان جا که برخی مهره های خارجی کوشیدند با دوگانه سازی ارتش-مقاومت، مردم را مقابل مقاومت قرار دهند و خلع سلاح را به حزب الله تحمیل کنند. اما نتیجه، برخلاف انتظاران ها، معکوس شد: مردم از سلاح مقاومت حمایت کردند و نشان دادند می دانند این سلاح برای آن ها «فایده» دارد، نه «هزینه».

بازسازی زیر آتش؛ جانشینی و ترمیم ساختار

از طرفی باید گفت سید هاشم صفی الدین به عنوان دبیر کل جدید، سال ها نزدیک ترین فرد به سید حسن نصرالله و یکی از چهره های محوری ساختار مرکزی بوده است. این نزدیکی و آشنایی دقیق با بدنه و شبکه های درونی حزب، می تواند ظرفیت ترمیم و بازسازی سریع تر را افزایش دهد. کما اینکه او در بازه شش روزه از ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۴ تا شهادتش، نقشی قابل توجه در استحکام و تداوم بخشی به فعالیت های حزب الله ایفا نمود. و اما جوانان حزب الله، که ریشه باورهای آن ها برگرفته از اندیشه های ایام خمینی (ره) است که همان خط بیخ «بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَةُ» است، نشان دادند ایستادن در مسیر حق انتخابی آگاهانه است، نه واکنشی مقطعی. این باور با تلاش های شهید حاج قاسم سلیمانی نیز پیوند خورده است؛ کسی که در جنگ تموز، با وجود بسته بودن مسیرها و تهدید مداوم جنگنده های «ام کا» رژیم که هر جنبنده ای را هدف قرار می دادند، خود را به قلب ضاحیه رساند و دست مقاومت لبنان را پر کرد؛ تا جایی که جنگ لبنان به ناکام ترین تجربه رژیم تبدیل شد و «هیمنه شکست ناپذیری» آن ترک برداشت. همان پیروزی، برای جوانان حزب الله نقطه عطفی شد تا اندیشه مقاومت را عمیق تر بفهمند و باور کنند بازدارندگی، تنها راه نجات کشورشان است.

۵) کان معنا

جمهوری اسلامی ایران همواره از حزب الله لبنان به عنوان گروه مقاومت در مقابله با اسرائیل حمایت کرده است. این حمایت ها شامل کمک های مالی، تسلیحاتی و آموزشی می شود و حزب الله را بخشی از کمربند دفاعی

استراتژیک ایران در برابر تهدیدات منطقه ای می داند. اما این حمایت ها به معنای دخالت در مسائل داخلی لبنان نیست؛ ایران بیشتر در زمینه های اقتصادی و امنیتی از لبنان پشتیبانی می کند. این رویکرد در سفرهای مقامات ایرانی، مانند رئیس مجلس و دبیر شورای عالی امنیت ملی، به لبنان در خلال جنگ های با اسرائیل نمایان است، که پیام آن روشن بود: «ما در کنار مردم لبنان هستیم.» در واقع، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال لبنان، ترکیبی از حمایت استراتژیک از حزب الله و حفظ روابط پیچیده با دولت لبنان است. ایران از یک سو در پی تقویت حزب الله به عنوان یک نیروی مقاومتی در برابر اسرائیل است و از سوی دیگر، ارتباطات خود را با دولت لبنان به عنوان یک بازیگر مستقل حفظ می کند. در نتیجه می توان گفت حزب الله با یک فرد تعریف نمی شود که با فقدان یک فرد، موجودیتش فروپاشد؛ بلکه یک ساختار و یک شبکه اجتماعی-سیاسی است که از باورهای عمیق و بنیادی نشأت می گیرد و همان طور که دبیر کل حزب نیز گفته است، روند بازسازی و ترمیم آن ادامه دارد.

آینده ی لبنان؛ سه سناریو و یک واقعیت تلخ

اما درباره آینده لبنان - این «عروس هزار رنگ خاورمیانه» - می توان سه مسیر را تصور کرد: یک، خلع سلاح حزب الله، مهار تنش و بازگشت نسبی اقتدار دولت در جنوب. این سناریو از چند جهت مردود دانسته می شود: ابتدا به قول شیخ مقاومت: «اگر آسمان هم بر زمین فرود آید، سلاح را از ما نخواهند گرفت». دوم، خلأ امنیتی جنوب با ظرفیت فعلی دولت و ارتش به سادگی پر نمی شود. سوم، تجربه نشان داده رژیم در بزنگاه ها به آتش بس پابند نمی ماند. البته باید گفت که فشار ایالات متحده آمریکا به دلیل موقعیت استراتژیک حزب الله در منطقه و نقش آن در تقویت محور مقاومت علیه اسرائیل و منافع غرب است. حزب الله به عنوان یک نیروی قدرتمند در لبنان و منطقه، تهدیدی جدی برای سیاست های ایالات متحده و متحدان آن در خاورمیانه محسوب می شود. در این میان، فشارهای آمریکا به خلع سلاح حزب الله بخشی از یک استراتژی بزرگتر است که به تحولات سیاسی لبنان نیز مرتبط می شود. یکی از دلایل این فشارها این است که جوزف عون، رئیس جمهور لبنان، انتخاب ایالات متحده و رژیم است. برخی معتقدند که اگر رئیس جمهور لبنان در انتخابات پیش رو تغییر کند، سیاست های آمریکا در لبنان و منطقه ممکن است با چالش های جدیدی مواجه شود. دو، جنگ ممتد فرسایشی با شدت کم. این وضعیت ممکن است به ظاهر قابل مدیریت به نظر برسد، اما دوام



طولانی ندارد. چرا که جنگ فرسایشی، اسم دیگر جنگی است که دیر یا زود شعله‌ور خواهد شد؛ به‌ویژه اگر دامنه درگیری به سایر بازیگران محور مقاومت کشیده شود. سه، پروژه جنگ داخلی و ایجاد خلأ امنیتی با دوگانه ارتش-مقاومت، با «حمایت آتش خارجی». این سناریو تا حدی کلید خورده است. پس از ناامید شدن از همراه‌سازی جامعه لبنان، اجرای پروژه به سمت گروه‌های تکفیری سوق داده شده تا از دل ناامنی داخلی، مسیر تجاوز زمینی به لبنان هموار شود.

با این همه، آنچه اهمیت دارد این است که آینده لبنان را نه اتاق‌های فکر بیرونی، که «مقاومت» و «مردم» می‌نویسند. زیرا این دو، در تجربه لبنان، رابطه‌ای ناگسستنی دارند.

پ.ن.۱۰:

برگرفته از ادبیات سید مقاومت در وصف همراهی جمهوری اسلامی ایران و سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی.



* قسم به زیتون

نگاهی بر سیر تحول و تکوین جنبش‌های آزادی‌بخش در فلسطین

معصومه ایزدی؛

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

مسجد الاقصی که مورد جسارت صهیونیست‌ها قرار گرفت. «شیخ عزالدین قسام» رهبری قیام براق را بر عهده داشت. انگلیس به طرز وحشیانه‌ای در طی سه سال، قیام را با رویکرد مجازات دسته‌جمعی مردم فلسطین سرکوب کرد. شیخ عزالدین قسام همین را دیده بود که گفته بود: «انگلیس ریشه درد و علت‌العلل بدبختی‌هاست. انگلیس دشمن شماره یک اعراب است»، بریتانیا با صهیونیست‌ها کوچه‌ها را از خون مردم سرزمین زیتون سرخ کردند.

پس از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۸، زمانی که صهیونیست‌ها با اقدامات تروریستی فلسطین را با بحران مواجه کرده بودند، سازمان ملل بیش از ۵۰ درصد سرزمین فلسطین را به صهیونیست‌ها داد و اسرائیل را به رسمیت شناخت؛ روزی که مردم فلسطین آن را روز فاجعه (نکبه) می‌نامند. گلدامیر، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل گفته بود: «چیزی به نام فلسطینی وجود ندارد». اگر این طور بود، پس چه نیازی به ۳۳ قتل عام؟ فقط یکی از آنها قتل عام هولناک بیش از صد مرد، زن و کودک در دیر یاسین بود. همه جا بوی خون و گوشت سوخته کودکانی می‌آمد که روزی در آن کوچه‌ها

زیتون‌ها زیر آفتاب می‌درخشیدند و مردم سرزمین زیتون در کنار یکدیگر با صلح زندگی می‌کردند؛ تا اینکه ماجرایی به آنجا رسید...

سال‌های بعد از جنگ جهانی اول بود و فلسطین تحت قیمومیت انگلیس قرار داشت. گروهی از یهودیان افراطی که خود را صهیونیست می‌خواندند و از قرن نوزدهم در فکر استعمار سرزمینی برای یهودیان بودند، با حمایت انگلیس وارد فلسطین شدند و تنها توانستند حدود دو درصد از زمین‌های فلسطینیان را خریداری کنند. فلسطینیان با دیدن جمعیت رو به افزایش صهیونیست‌های مسلح به سرزمینشان، احساس خطر کردند. انگلیس اما در بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ رسماً قول ایجاد یک «خانه ملی برای مردم یهود» را به صهیونیست‌ها داده بود. در دهه ۱۹۳۰، علما و روحانیون فلسطینی طی فتوایی، فروش زمین‌های فلسطینی به صهیونیست‌ها را حرام اعلام کردند. ماجرای «دیوار براق» خون مردم فلسطین را بیش از پیش به جوش آورد؛ دیواری مقدس برای مسلمانان در جوار

بازی می‌کردند. مناخیم بگین، نخست‌وزیر اسرائیل و رهبر یکی از گروه‌های تروریستی یهودی، این کشتار را «باشکوه» توصیف کرد.

غیرت مردم باز هم آنها را از زمین بلند کرد و مقاومت کردند تا خانه خود را پس بگیرند. جنگی از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ در گرفت. در پایان جنگ، اسرائیل ۷۸ درصد از سرزمین فلسطینیان را تصرف کرده و حدود ۷۵۰ هزار فلسطینی را از سرزمینشان اخراج کرده بود. اسرائیل بیش از ۵۰۰ شهر و روستا را نابود کرد؛ و نقشه‌ای جدید ترسیم شد که در آن نام هر شهر، رودخانه و تپه به نامی عبری تغییر یافت تا تمامی نشانه‌های فرهنگ فلسطینی محو شود.

حالا اردوگاه‌های آوارگان پر شده بود از مردمی که خونریزی زخم تاریخی آوارگی روی قلبشان هنوز بند نیامده بود. کودکانی که در آوارگی و فقر به دنیا آمده و از روز اول تحقیر شنیده بودند، با خود عهد بستند که روزی سرزمین خود را از دست صهیونیست‌ها پس بگیرند.

جمعی از کشورهای عرب برای سازماندهی به فعالیت‌های مبارزان فلسطین، «سازمان آزادی بخش فلسطین» را تشکیل دادند. جنبش فتح نیز که بیشتر تفکر مارکسیستی داشت، به رهبری «یاسر عرفات» تشکیل شد.

اسرائیل پیشروی می‌کرد و حالا کشورهای عرب پیرامون فلسطین نیز در خطر بودند. ائتلافی از کشورهای عرب تشکیل شد: مصر، اردن، سوریه، به همراه فلسطین. تفکر مبارزاتی متحدکننده این کشورها ناسیونالیسم عربی بود. جنگ بزرگی بین این کشورها از یک سو و صهیونیست‌ها از سوی دیگر در گرفت: جنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷. پس از جنگ شش‌روزه و حمله غافلگیرکننده‌ای که نیروهای اسرائیلی علیه مصر انجام دادند، اسرائیل علاوه بر بخش‌هایی از مصر و سوریه، ۲۲ درصد دیگر از سرزمین فلسطین را که در سال ۱۹۴۸ تصرف نکرده بود، اشغال کرد: کرانه باختری و نوار غزه. طبق حقوق بین‌الملل، تصرف سرزمین از طریق جنگ غیرقابل قبول است، بنابراین این مناطق «سرزمین‌های اشغالی» محسوب می‌شوند و متعلق به اسرائیل نیستند.

ندایی از جانب سرزمینی به نام «ایران» به گوش می‌رسید. مردم ایران انقلاب کرده بودند؛ انقلابی برای احیای اسلام علیه بزرگترین حامی اسرائیل در منطقه. تا پیش از این، مقاومت فلسطینی عمدتاً در چارچوب «ناسیونالیسم عربی، منازعه سرزمینی و مسئله‌ای وابسته به دولت‌های عرب» تعریف می‌شد؛ اما حالا روحی تازه در کالبد مقاومت مردم سرزمین زیتون دمیده شده بود.

فتحی شقاقی، پزشک فلسطینی، از افرادی بود که صدای امام خمینی را از کیلومترها آن طرف‌تر این‌طور درک کرده بود: «اسلام دین مجاهدانی است که خواهان حق و عدالت‌اند؛ دین کسانی است که خواهان آزادی و استقلال‌اند و نمی‌خواهند کافران بر مؤمنان تسلط یابند.» فتحی شقاقی، جنبش جهاد اسلامی فلسطین را به وجود آورد.

حماس (حرکت المقاومة الاسلامیه) نیز در سال ۱۹۸۷ از دل اخوان المسلمین فلسطین شکل گرفت. حالا مردم فلسطین، آزادیشان از بند صهیونیست‌ها را مسئله‌ای اعتقادی و تمدنی می‌دانستند و با این اعتقاد که چه پیروز شویم و چه کشته شویم پیروزیم، انگیزه‌ای مضاعف یافتند. در انتفاضه اول، کودکانی که با سنگ به جنگ تانک‌های صهیونیستی می‌رفتند، به غیرت معنایی تازه بخشیدند. زنان



نیز در اعتصابات، تحریم کالاهای اسرائیلی، ایجاد کلاس‌های درس و درمانگاه‌های زیرزمینی نقش محوری داشتند. در پی این انتفاضه، ده‌ها هزار نفر مجروح و بیش از صد هزار نفر زندانی شدند.

اما در این بین، به‌رغم شکل‌گیری مقاومت اسلامی، توافق اسلو حاصل گرایش گروه‌های ناسیونالیست فلسطینی به سازش، رنج جدیدی بر پیکر زخم خورده فلسطین وارد کرد. آمریکا در این توافق نقش میانجی را بازی می‌کرد، اما نه یک میانجی بی‌طرف، بلکه کاملاً طرفدار رژیم صهیونیستی.

پس از توافق شکست‌خورده اسلو، اعتقاد مردم به این بیشتر شد که مبارزه تنها راه رسیدن به حقشان است. انتفاضه دوم آغاز شد. مردم در سال ۲۰۰۶ در انتخابات شورای قانون‌گذاری فلسطین به حماس رای دادند. مبارزه‌ای مسلحانه‌تر نسبت به انتفاضه اول آغاز شد. این بار هم اسرائیل بیش از سه هزار فلسطینی را به شهادت رساند و به خاک و خون کشید. در سال ۲۰۰۲، اسرائیل شروع به کشیدن دیوار در کرانه باختری کرد. این دیوار به نمادی برای آپارتاید (جدانژادی) تبدیل شد. نقطه کلیدی مقاومت مردم فلسطین سال ۲۰۲۳ بود. حماس عملیاتی بی‌سابقه علیه اسرائیل انجام داد. نهال نازک مقاومت مردم فلسطین حالا تبدیل به درختی تنومند شده بود. اما بعد از پاسخ دیوانه‌وار رژیم صهیونیستی و حمله به چندین بیمارستان، کودک‌کشی‌های بی‌سابقه و ایجاد فحطی، شاید برخی بپرسند پس طوفان الاقصی چه دستاوردی برای مردم فلسطین داشت؟

پاسخ را مردم کشورهای مختلف دنیا دادند. دانشجویانی که در آمریکا و اروپا آزادی فلسطین را فریاد می‌زدند، نشان دادند که پیام مقاومت را دریافت کرده‌اند و حصر تبلیغاتی‌ای که اسرائیل تمام این سال‌ها برای بقای خود در ذهن مردم جهان کشیده بود، به همت مردم فلسطین شکسته شده و اسرائیل در افکار عمومی دنیا، امروز منفورتر از همیشه است و در برابر فشار آن، مدت زیادی دوام نمی‌آورد.

و این تازه آغاز ماجراست...



فلسطین؛ سلاحی که جغرافیای مقاومت را از نو می نویسد!

واکاوی طوفان الاقصی به مثابه بازتولید امر سیاسی

صبا پویان؛

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی؛ قفقاز

وقتی سیاست از برساخت های اجتماعی جدا می شود

مقاومت کنشی است به مثابه عالی ترین مشارکت سیاسی که برای مبارزه علیه «نظمی» یکسان ساز، اراده هایی ملی شکل می دهد. این نظم بعد از فروپاشی شوروی، مردم جهان را به مصرف کنندگان اقتصادی نظام تک قطبی و آمریکا محور فراخواند و بازگشت به سیاست بومی کشورها در عرصه بین الملل را نفی کرد. در دیدگاه اصیل، مقاومت نه یک محتوای ایدئولوژیک، که به معنی «مسلح شدن» دوباره عنصری به نام ملت است که حیثیت سیاسی خودش را از هرگونه برساخت اجتماعی حذف و آن را بازتولید می کند. این مسلح شدن، تا جایی فرصت بروز پیدا می کند و معتبر است که کسانی حاضر باشند در نبردی که به قیمت جانشان تمام می شود، بجنگند. در میان پراکندگی روایت ها، این نوع افراد رشد یافته ای مکتبی از سیاست هستند که به اعتبار جنگ، مقاومت و حماسه فهم می شوند. نه آن مفهوم برساخته ای که سیاست را علم یا تکنیک اداره عمومی یک ملت در نظر می گیرد. دیدگاه مذکور، سیاست را چون تبری روی گردن ملت های نظام جهانی می انگارد و تصورش این است که باید به واسطه این نظم، اداره شوند.

نظام تک قطبی؛ وضعیتی که مصرف کنندگان بی اراده تولید می شوند

تعبیر فوکویاما بعد از فروپاشی شوروی این بود که جهان دو قطبی، دستگاه سردرگمی است که تاریخ آن با ظهور اقتصاد لیبرالی آمریکا بر پایه دلار به اتمام رسید. در همین شرایط، حق انحصاری استفاده از زور برای آمریکا به معیاری برای وضع مدنی تبدیل شد! تا قبل از این، دولت عثمانی بازمانده از نظم کهن محکوم به فروپاشی و شکست بود، چون اساساً وضعیت جدید فقط با تکه تکه شدن عثمانی سازگار بود و هر امر سیاسی غیر از آن را نمی توانست هضم کند. واژه «غیر از آن» در واقع اشاره به سکولاریسم با فرم دولت-ملت دارد. این فرم، ماحصل مرزبندی ای بود که کارمند وزارت امور خارجه انگلستان در توافق با غرب، ترسیم کرد و به آسیا و آفریقا هدیه داد. در واقع، عثمانی در دوگانه سکولاریسم و دین در نظم کهن، مجال تنفس نداشت و ناگزیر بود که در مرزبندی جدید، دین و سنت را حذف و آتاتورک را به عنوان پرچمدار سکولاریسم معرفی کند.

سکولاریسم تحمیلی: از زایش اسرائیل تا بن بست جنبش های مقاومت

از سکولاریسمی که در بستر آن دین باید خودش را مجدداً تعریف می کرد و مدل مقدس سازی دولت سکولار را ارائه می داد، چیزی جز این نمی توان انتظار داشت که پیرویت

صاحب دولت شود، خاورمیانه سکولار شکل بگیرد و اسرائیل هم به عنوان حافظ منافع نظم آمریکایی در این منطقه، بیش از هفتاد سال تا به الان کنش و واکنش داشته باشد. اما طبیعی بود که در مقابل این نظم، آن طور که کلیتون - مسئول اداره امور سرزمین های متصرفه بریتانیا - در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان عنوان می کرد، اعراب از همان روزهای ابتدایی متوجه هدف اصلی دولت انگلیس شوند و از خود خصومت نشان دهند. طبیعتاً عمر گروه های مقاومت به اندازه عمر رژیم و حتی بیشتر بود، و ایدئولوژی آن ها هم منطبق بر همان سکولاریسم جهانی بود. با همه تحمل هزینه ها، شکست ها و پیروزی ها، اما آنچه جایش در بین گروه های مقاومت خالی بود، خلأ هویتی این نوع جنبش ها - اعم از جنبش های ملی گرا و چپ گرا - بود؛ هم اسم مبارز را روی خود گذاشته بودند و هم در ساخت و جودی تفاوتی با موجودیت اسرائیل نداشتند. بر اساس همین عقیده، «فتح»، «حزب عدالت»، «حزب اتحاد دموکراتیک برای فلسطین»، «جنبش آزادی بخش فلسطین» و امثالهم در نهایت همان راه عادی سازی روابط کشورهای عربستان و آذربایجان با اسرائیل را می روند. ایده های ناصریسم و ناسیونالیسم اعراب، توافق نامه کمپ دیوید و زمین گذاشتن اسلحه توسط یاسر عرفات، همه و همه، همان ترسیمی از مقاومت هستند که مسئله فلسطین را صرفاً منازعه ای سیاسی- نظامی می بینند و همچون جورج حبش - یکی از رهبران سیاسی ملی گرای فلسطین - راهکار برون رفت از آن را با در حل منازعه مقطعی و یا به باور افرادی مثل محمود عباس در آتش بس موقت خلاصه می کنند. این نوع جریان ها و تفکرها در مقوله مردم سالاری ضعیف هستند و دیدگاهشان نامشخص است! حتی برخی جنبش های به ظاهر اسلامی هم اسلام را به مثابه شابلونی می دانند که صرفاً بر مردم اعمال حاکمیت می کند.

احیای اراده در مکتب فطرت

نقطه مقابل این جنبش ها، حرکت هایی بود که دوران جدیدی را برای تفکر در امر سیاسی به وجود آورده بود و تضمین قرارداد های شرافتمندانه و تعهدات را جز در «گلوله» نمی دید. تعبیر گلوله، طرحی است که با انقلاب اسلامی شکل گرفت. طرحی که اساس آن تعارض با سکولاریسم و مدرنیته چپ و راست بود و اقتضای آن هم حذف موجودیتی به نام اسرائیل! مقاومت انقلاب اسلامی و آنچه که تا به الان به ملت های جهان صادر کرده است، نه بازگشت صرفاً ایدئولوژیک، که بازگشتی است به اصل سیاست و احیای تاریخ و فرهنگ ملی هر کشور. همان مسلح شدنی که در ابتدای متن به آن اشاره شد و در اندیشه استراتژیست های نظامی ای چون حاج قاسم نمود داشت. باور انقلاب اسلامی خمینی (ره) و به تبع، باور استراتژیست هایی چون حاج قاسم، کشف انسان بود؛ تولید

و کشف مردم متفاوتی که فطرت‌هایشان، تلاش بر حفظ مرزهای هویتی و عُلقه‌ای به اسم وطن بوده و خواهد بود. افرادی مثل او محبت به شهادت را محبتی بدوی نمی‌بینند و ایده «لیقوم الناس بالقسط» برای زندگی را مکتب اصیل مقاومت در نظر می‌گیرند. چنین مکتبی عدالت را تجمیع‌کننده فطرت‌ها برای اقامه زندگی در نظر می‌گیرد و ابزاران ایستادگی است. «حماس» و «جهاد اسلامی» هم بر این باور بهترین و مناسب‌ترین عرصه ظهور ایده مقاومت در عمل گروه‌های مبارز فلسطینی با اسرائیل بوده و هستند.

طوفان الاقصی؛ ورود به جغرافیای اراده

معماری ذهنی حاج قاسم، حماس و سایر فلسطینیان را به رقم زدن صحنه‌ای وا داشت که هیچ‌گاه این قدر مستعد انقلاب و تحول نبوده. طوفان الاقصی شاید در گفتارهای عادی و تحلیل‌های چپ و راست، ریشه‌هایی چون ضعیف شدن غرب و رژیم در منطقه و مسلح شدن حماس داشته باشد، اما آنچه که برای تحلیل‌های مادی است، جغرافیای اراده و عزم است که می‌میرد، ظهور می‌کند و ضعیف هم می‌شود! برای زندگی کردن صحنه‌های تازه، باید انسان تازه شود و زمینه تازه‌شدن انسان، عزم اوست. عزمی که در طوفان الاقصی هم‌راستا با مقاومتی بود که امر سیاسی را به نحو تازه‌ای بازتولید می‌کرد. عزمی که علیه جغرافیای ساختگی است و منطق خدوم و حشیم بودن قدرت‌های بزرگ را نمی‌پذیرد. نفت بخرند، قدش خم باشد و از مرکز دستور بگیرد و به عنوان کشور پیرامونی، در خدمت مرکز مواد خام تولید کند و خودش مجبور شود آن مواد خام را به قیمت گران‌تری، بعداً از مرکز بخرد.

آنجا که حضرت امام (ره) هدف بعثت‌ها را راست کردن قد آدمیت می‌دانند، فی‌الواقع همان خروج از جغرافیای برساخته نظم تک‌دولتی نظام بین‌الملل و ورود به جغرافیای مقاومت ظاهر می‌شود: «هدف بعثت‌ها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند». طوفان الاقصی مسیر رسیدن همان انسان قدر است کرده به جغرافیای مقاومت است، به فلسطین و مسجد الاقصی است. مختصات ذهن این انسان، در اولویت ابتدایی فقط یکسره کردن تکلیف جغرافیای کفر و سلطه است که فرآیند لشکرکشی «النبی» به دروازه‌های فلسطین، بیانیه بالفور، ایده دو دولتی، معامله قرن و طرح خاورمیانه بزرگ فقط بخش کوچکی از این جغرافیا هستند. پس ماجرای هفتم اکتبر و آینده طوفان الاقصی در یک بازه زمانی یا چند روز خلاصه نمی‌شود؛ بلکه محور مقاومتی است که در بستران، انسان قدر است کرده، بیرون آمده از مکتب فکری خمینی (ره)، عزم کرده که آن را برچیند؛ شاید این انسان عراقی باشد، یا ایرانی، یا از یمن، یا در قامت مجاهدی سوری و یا حتی غربی باشد.



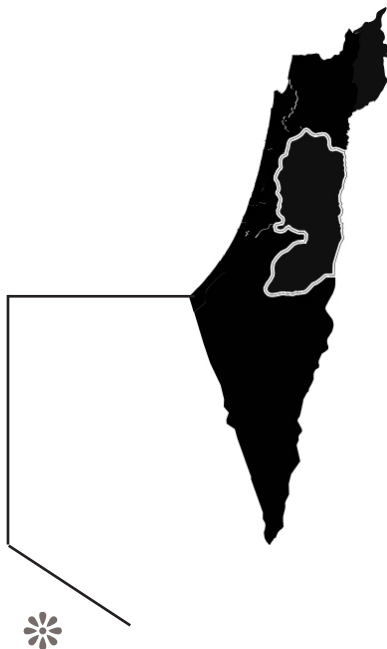
* کرانه‌ی باختری؛ میدان نبرد

نگاهی به وضعیت کرانه‌ی باختری به موازات نبرد طوفان الاقصی

محمد حقانی؛

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل

در صدها نقطه تغییر دهد؛ امری که از نظر اقتصادی، امنیتی و بین‌المللی برای رژیم صهیونیستی پیامدهای سنگینی در پی خواهد داشت. بدین ترتیب، آینده این سرزمین نه در میز مذاکره، که در میدان نبرد تعیین می‌شود که محور آن، اراده ساکنانش برای تغییر معادله قدرت به نفع خود است. مقاومت در کرانه باختری، از یک واکنش دفاعی، در حال تبدیل به یک پروژه تهاجمی بلندمدت برای به چالش کشیدن موجودیت رژیم اشغالگر در کلیت آن است.



کرانه باختری، به مثابه عینی‌ترین تجلی جغرافیای مقاومت و پیچیده‌ترین صحنه منازعه در دل سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷، در وضعیتی پارادوکسیکال به سر می‌برد. از یک سو، تحت سلطه رژیم است که با تکیه بر سه‌گانه شهرک‌سازی، دیوار حائل و یورش‌های نظامی مکرر، در پی تحقق پروژه «تهود» تمام‌عیار است. از سوی دیگر، این سرزمین، خاستگاه نسل نوینی از مقاومت است که ماهیتی به شدت خودجوش و ریشه‌دار در بافت اجتماعی یافته است. تحلیل روندهای جاری حاکی از آن است که تشدید فشارهای اشغالگر، به جای خاموش کردن اعتراض، به افزایش کیفی و کمی مقابله مسلحانه انجامیده است. شکل‌گیری گروه‌های خودمختار مقاومت محلی در شهرهایی چون جنین و نابلس، که خارج از چارچوب فرمایشی نهادهای سنتی عمل می‌کنند، نشان‌دهنده یک گذار استراتژیک است. این گذار، از نارضایتی مدنی صرف به سمت دفاع فعال، حاکی از درکی عمیق از این واقعیت است که اشغالگر صهیونیستی تنها در مواجهه با هزینه‌ای نامتقارن و غیرقابل پیش‌بینی از مواضع خود عقب‌نشینی می‌کند. مسلح شدن بخشی از جوانان فلسطینی در کرانه باختری را باید نه به عنوان یک انتخاب ایدئولوژیک محض، که پاسخی کارکردی-استراتژیک به وضعیت محاصره، سرکوب روزمره و ناکامی کامل هرگونه فرایند سیاسی دانست. این پدیده، صحنه امنیتی رژیم صهیونیستی را با چالشی پراکنده، فراگیر و فرسایشی مواجه ساخته است. در این میان، عملیات طوفان الاقصی نقطه عطفی تعیین‌کننده بود. این رویداد، معادلات امنیتی رژیم اشغالگر را در هم شکست و اثبات کرد که مقاومت نه تنها امکان‌پذیر، بلکه قادر به ایجاد شوک‌های راهبردی است. پیامد این واقعه برای کرانه باختری را می‌توان در چند محور تحلیل کرد: در وهله اول، احیای روحیه مقاومت و تقویت مشروعیت گفتمان مبارزه مسلحانه به عنوان تنها راهکار مؤثر در افکار عمومی فلسطینی، به ویژه در میان نسل جوان. همچنین، افزایش احتمال همگرایی عملیاتی میان کانون‌های مقاومت در غزه و کرانه باختری، که می‌تواند به ایجاد جبهه‌ای دوگانه و غیرقابل مدیریت برای دشمن بینجامد. در آخر، تشدید واکنش سرکوبگرانه رژیم صهیونیستی که خود به عنوان یک فاکتور تشدیدکننده، چرخه خشونت و مقابله را تسریع می‌کند. سناریوی محتمل آینده، تداوم و تعمیق این چرخه است. در غیاب هرگونه چشم‌انداز واقعی برای تشکیل یک دولت فلسطینی مستقل و با توجه به شتاب فزاینده شهرک‌سازی، کرانه باختری به سمت بومی‌شدن هرچه بیشتر درگیری پیش می‌رود. این امر، می‌تواند به تدریج شکل کنترل اشغالگر را از یک «اداره امور» به یک «درگیری دائم کم‌شدت»

* یمن؛ حماسه‌ی مقاومت

مروری بر جریان مقاومت در یمن

حنانه شاهمرادی؛

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

را بیش از پیش شعله‌ور خواهد کرد؛ و نهایتاً، تقویت محور مقاومت که با الهام از میراث حاج قاسم، یمن را به بازیگری فعال‌تر در معادلات منطقه‌ای معرفی کرد. به این ترتیب، مقاومت یمن مسیری پرچالش‌آمارو به تثبیت را طی کرده است؛ مسیری که آغاز آن در دهه ۹۰ بود، نقطه اوجش در حمله به آرامکو و تهدید باب‌المنندب رقم خورد، و آینده‌اش میان تثبیت قدرت، مصالحه یا ادامه جنگ قرار دارد. میراث حاج قاسم سلیمانی در این روند، ارتقای توان و انسجام مقاومت یمن است که همچنان بر آینده این کشور سایه خواهد انداخت.



جنبش مقاومت یمن، ریشه در سال‌های پراشوب دهه نود میلادی دارد؛ زمانی که انصارالله در شمال این سرزمین برآمد تا در برابر نفوذ وهابی‌گری بایستد و هویت زیدی را حفظ کند. آنچه در آغاز بیشتر رنگ و بوی مذهبی و اجتماعی داشت، به تدریج به عرصه سیاست و میدان نبرد کشیده شد. سقوط علی عبدالله صالح و بحران‌های سیاسی میان سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، فرصتی تاریخی برای انصارالله فراهم آورد تا صنعا را در اختیار گیرد و به بازبگر اصلی صحنه یمن تبدیل شود. این نقطه عطف، یمن را وارد مرحله‌ای تازه از مقاومت کرد؛ مرحله‌ای که با آغاز عملیات نظامی ائتلاف سعودی-اماراتی در ۲۰۱۵ به اوج رسید و کشور را درگیر جنگی نفس‌گیر ساخت. اوج نمایش قدرت این مقاومت را شاید بتوان در حمله پهپادی سال ۲۰۱۹ به تأسیسات نفتی آرامکو دید؛ عملیاتی که نه تنها توان نظامی انصارالله را آشکار کرد، بلکه لرزه‌ای بر معادلات انرژی جهان انداخت. در تحولات اخیر نیز، انصارالله یمن دریای سرخ را به صحنه فشار علیه اسرائیل تبدیل کرده است. پس از آغاز جنگ غزه در ۲۰۲۳، این گروه اعلام کرد هر کشتی مرتبط با اسرائیل یا مقصد آن بنادر این رژیم باشد، هدف مشروع خواهد بود. نخستین اقدام بزرگ، توقیف کشتی Galaxy Leader در نوامبر ۲۰۲۳ بود که با عملیات هلیکوپتری انجام شد. سپس حملات موشکی و پهپادی علیه کشتی‌های تجاری و نظامی ادامه یافت و تهدید بستن تنگه باب‌المنندب، بندر ایلات اسرائیل را عملاً فلج کرد. پیامد این اقدامات، تغییر مسیر بیش از ۸۰٪ کشتیرانی جهانی به دماغه امید نیک، افزایش شدید هزینه بیمه و کاهش تجارت جهانی بود. آمریکا و بریتانیا نیز با تشکیل ائتلاف دریایی وارد عمل شدند، اما نتوانستند حملات یمن را متوقف کنند. این تحولات نشان داد یمن توانسته با ابزار دریایی، هم اسرائیل و هم اقتصاد جهانی را تحت فشار قرار دهد و جایگاه خود را در محور مقاومت تثبیت کند. در این مسیر، نام حاج قاسم سلیمانی همچون معمار محور مقاومت می‌درخشد. او با انتقال تجربه‌های نظامی و سازماندهی نیروها، انصارالله را از جنبشی محدود به نیرویی مؤثر در سطح منطقه بدل ساخت. حمایت‌های معنوی و سیاسی‌اش، به‌ویژه در روزگار محاصره و فشارهای سنگین، همچون تکیه‌گاهی استوار، مقاومت یمن را پایدار نگاه داشت. پس از شهادت او در ژانویه ۲۰۲۰، حوثی‌ها ترورش را «جنایت جنگی» خواندند و تصاویرش را در صنعا نصب کردند تا نشان دهند که او برایشان نماد مقاومت بوده است. آینده این مقاومت را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد: تثبیت قدرت انصارالله و استمرار کنترل بر صنعا همراه با افزایش توان نظامی و سیاسی؛ مصالحه‌ای سیاسی که شاید تحت فشار سازمان ملل و قدرت‌های منطقه‌ای به تقسیم قدرت بینجامد؛ تداوم جنگ فرسایشی که بحران انسانی

* یمن؛ نقطه‌ی امید

مروری بر حکمرانی حوثی‌ها بر باب‌المندب و یمن

الهه اکبرزاده؛

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه

در آغاز انقلاب‌های بیداری اسلامی در کشورهای تونس و مصر، در بین مسئولان جبهه مقاومت امیدواری زیادی به تغییر حاکمیت و رویکرد این کشورها نسبت به موجودیت اسرائیل و پیوستن این کشورها به محور مقاومت علیه استکبار شکل گرفته بود. همان ایام در دفتر رهبری، جلسه‌ای با حضور فرماندهان نیروی قدس سپاه برای تشریح وضعیت موجود و تصمیم‌گیری در مورد شرایط برگذار شد. در آن جلسه و بر خلاف تصور رایج بین فرماندهان، برآورد حاج قاسم سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس از انقلاب‌های تونس و مصر، حاکی از بی‌ثمری این تحرکات بود. اما در همان جلسه حاج قاسم ابراز امیدواری زیادی در مورد یمن داشت. کشوری که تا آن زمان، هنوز حتی موج‌های اولیه بیداری اسلامی به آن نرسیده بود و هنوز حکومت در دست صالح بود. کمتر کسی خاطرش بود باید آن‌طور که ایرانیان باستان عقیده داشتند، طلوع ستاره سهیل آسمان مقاومت را از جانب یمن به نظاره بنشینند. اما چه چیزی در یمن این قدر مایه امیدواری حاج قاسم بود؟ وجود گروهی با عزم راسخ در یمن، به نام انصارالله. حسین بدرالدین الحوثی، پسر یکی از رهبران مذهبی زیدی شمال یمن بود. از دانشگاه صنعتی فارغ التحصیل شده بود و در میانه جنگ یمن شمالی و جنوبی، مثل خیلی از دیگر جوان‌های عرب آن روز و روزگار، به نسبت بین دین و دولت فکر می‌کرد. مثل خیلی از مسلمان‌های دیگر، تبعیت حکومت‌های خود از آمریکا و هماهنگی آن‌ها با اسرائیل را نظاره می‌کرد و از فعالیت گسترده مبلغان وهابی در یمن که هر روز فراگیرتر می‌شد، احساس خطر می‌کرد. تا آنکه انقلاب ایران رقم خورد و انگار که پاسخی باشد برای پرسش‌هایش، توجه او را به خود جلب کرد. او تلاش کرد به سپاه بدر که مجاهدین غیرایرانی حامی جمهوری اسلامی را علیه رژیم بعث سازمان می‌داد، بپیوندد تا از انقلاب اسلامی دفاع کند، اما موفق نشد و پس از آن به سودان رفت و تحصیلات خود را تکمیل کرد. در بازگشت به یمن، به نمایندگی از مردم زادگاهش - مِزَن - به عضویت در پارلمان درآمد و در همین مقطع به پایه‌گذاری حرکتی به نام «شباب مومن» فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی برای شیعیان را با جدیت دنبال کرد. این جنبش با تکیه بر آموزه‌های انقلابی، ضد استکباری و ضد صهیونیستی، به سرعت در میان قبایل صعده و فراتر از آن نفوذ یافت. در آستانه هزاره جدید، گسترده‌ی فقر و محرومیت در یمن صدای خیلی از قبایل را در اعتراض به ناکارآمدی و فساد و مطلق‌گرایی علی عبدالله صالح درآورده بود و در این میان صعده به پایتخت اصلی این مخالفت‌ها با دولت بدل شده بود. صالح با بهره‌گیری از حمایت آمریکا، در سال ۲۰۰۴ جنگی را علیه حوثی‌ها آغاز کرد. این جنگ بزرگ‌ترین خدمت به حرکت شباب مومن سیدحسین بود که تا آن زمان به

منطقه کوه مِزَن محدود می‌شد. اما طی این درگیری‌ها، همچنان که دشمنانش پیش‌تر، همراهانش نیز پیش‌تر شدند و آوازه‌اش در یمن و در منطقه پیچید. عربستان سعودی که کابوس ظهیر یک خمینی جدید، این بار در همسایگی خود را می‌دید، با دولت صالح همراه شد و کمک‌های بی‌شمارش را در طول سه ماه آینده روانه یمن کرد، تا آنکه با کشته شدن سیدحسین، رسماً پایان عملیات اعلام شد. رهبری حرکت، مدتی با پدر حسین و بعد از آن با برادرانش بود و نهضت زیدی‌ها، هرچند بی‌جان و کم‌رنگ، زنده ماند و در طول شش سال آینده، زد و خوردهایی کم و بیش جدی با دولت داشت. در این مدت آن‌ها از قبایل مختلف یارگیری و پای استان‌های مجاور را هم به مبارزات باز کردند و حتی با تصرف پایگاه‌های نظامی، قدرت تسلیحاتی خود را افزایش دادند. با آغاز بهار عربی، یمن صحنه تظاهرات گسترده علیه صالح شد. پس از خروج او، معاونش - منصور هادی - قدرت را در دست گرفت، اما خلف وعده‌اش در تشکیل دولت فراگیر، صناع را دوباره به آشوب کشاند. در این مقطع، اغلب تظاهرکنندگان، پرچم حوثی‌ها را به دست داشتند و شعارهای آن‌ها را به زبان می‌آوردند و رهبری این اعتراضات مشخص بود: رهبر جوان حزب انصارالله یمن و برادر سیدحسین الحوثی: سید عبدالملک. با گسترده شدن این اعتراضات، منصور هادی ناگزیر مذاکره با انصارالله را شروع می‌کند و آن‌ها در سال ۲۰۱۵ با تشکیل دولت نجات ملی به قدرت می‌رسند، اما عمر تعهدات منصور هادی و عمل به ترتیبات اتخاذ شده در مذاکرات، تنها دو هفته بود و با گریختن او به عربستان، فاز اول جنگ با حمله به زیرساخت‌های استراتژیک و مراکز نظامی و پس از آن تحریم جهانی انصارالله آغاز شد. در فاز دوم جنگ، عربستان سعودی با تشکیل ائتلافی از ده کشور از جمله امارات و با حمایت اطلاعاتی آمریکا، عملیاتی را با هدف عقب راندن انصارالله آغاز کرد. عربستان تصویری کرد جنگ در عرض چند هفته به پایان می‌رسد، اما مقاومت یمنی‌ها و تسلط آن‌ها بر جغرافیای کوهستانی، جنگ را فرسایشی کرد. جنگ در رسانه‌ها جنگ با انصارالله خوانده می‌شد، اما عملاً به دلیل تسلط انصارالله بر پایتخت و نهادهای حکومتی، کل کشور و مردم آن تحت بمباران نیروهای ائتلاف و هدف تحریم‌های گسترده بین‌المللی بودند. در نتیجه روزهای فراوانی بود که بیش از ادوات نظامی، گرسنگی، آب آلوده و بیماری، غیرنظامیان یمن را از پا می‌انداخت. در این سال‌ها اما حوثی‌ها موفق شدند از طریق ترکیبی از ذخایر داخلی، شبکه‌های قاچاق و انتقال دانش فنی، نه تنها توان نظامی برجای مانده از دولت قبلی یمن را حفظ کنند، بلکه آن را ارتقا دهند. در واقع بخش بزرگی از توانایی موشکی و





مستقل خود را سازمان دهد. محور مقاومتی که خون بهترین فرزندان از کشورها و ملیت‌های مختلف از طریق آرمان مشترک و سرنوشت مشترک به هم پیوند خورده و حاج قاسم‌ها و المدانی‌ها و ابومهدی‌ها و نصرالله‌هایش را برای یک هدف مشترک به میدان می‌فرستد.

تسلیمات سنگین حوثی‌ها در سال‌های اولیه جنگ، از زرادخانه ارتش یمن به دست آمد که در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی از شوروی و کره شمالی خریداری شده بود. مهندسان یمنی با کمک مشاوران ایرانی، این موشک‌ها را بازسازی کرده و برد آن‌ها را افزایش دادند. در این خصوص نقش سردار سلیمانی در انتقال تکنولوژی نظامی به یمن، که باعث خوداتکایی مردم این کشور در مقابله با دشمن شد، بی‌بدیل بود؛ به طوری که امروز می‌توان ادعا کرد مهم‌ترین تحول این بازه زمانی از جنگ، حرکت از خرید سلاح به سمت ساخت سلاح در یمن بود. کشته شدن صالح الصماد، رئیس جمهور، و تعداد زیادی از کادر انصارالله و قرار گرفتن تحت شدیدترین محاصره‌ها نیز اراده و مقاومت یمنی‌ها را تضعیف نکرد. اما آنچه که ورق را به سود آن‌ها برگرداند و یمن را از یک نیروی مقاومت تحت فشار و دست بسته به یک بازیگر فعال و اثرگذار منطقه‌ای تبدیل کرد، حمله به تأسیسات آرامکو در سال ۲۰۱۹ بود. استفاده هم‌زمان از پهپادها و موشک‌های کروز که از سد پدافند آمریکا گذشتند، سبب بزرگترین اختلال در عرضه نفت جهان شد و موازنه قدرت جنگ را تغییر داد. تکرار این حملات در سال ۲۰۲۲، ریاض را به این نتیجه رساند که ادامه جنگ نه تنها به سرنوشت انصارالله منجر نمی‌شود، بلکه پروژه‌های اقتصادی بن‌سلمان را نابود خواهد کرد؛ و به این ترتیب جنگ یمن پس از ۷ سال متوقف شد. پس از عملیات طوفان الاقصی و جنگ اسرائیل علیه غزه، انصارالله با ورود مستقیم به نبرد، توازن قوای دریایی و اقتصادی جهان را تحت تأثیر قرار داد؛ اقدامی که محبوبیت آن‌ها را در جهان اسلام به شدت افزایش داد. انصارالله با هدف فشار بر اسرائیل برای توقف جنگ غزه، عملاً تنگه باب‌المندب را به روی کشتی‌های مرتبط با اسرائیل بست و سبب شد اکثر شرکت‌های بزرگ کشتیرانی جهان مسیر خود را تغییر داده و مجبور شوند با دور زدن دماغه امید نیک در جنوب آفریقا، مسیر طولانی‌تر و پرهزینه‌تری را انتخاب کنند. در اوایل سال ۲۰۲۵ نیز نبردی کوتاه اما بسیار پرهزینه بین آمریکا و یمن به وقوع پیوست. انصارالله چیزی حدود پانصد نفر از نیروهای خود را در این دو ماه از دست داد و همین مدت زمان درگیری با حوثی‌ها، برای مالیات‌دهندگان آمریکایی حدود یک میلیارد دلار آب خورد. در این دوره، انصارالله موفق شد چندین پهپاد پیشرفته ام‌کیو ۹ را سرنگون کند و با هدف قرار دادن ناو هواپیمابر «یواس اس هری ترومن» باعث اختلال در عملیات‌های پروازی آن شود تا در جالی که همه منتظر تشدید جنگ بودند، ترامپ اعلام آتش‌بس کند. این جنگ در تثبیت جایگاه انصارالله بسیار مؤثر بود و ثابت کرد آن‌ها حتی زیر بمباران سنگین آمریکا توان تهدید شریان‌های حیاتی دریایی را دارند و به همه نشان داد یمن به عنوان یکی از بزرگترین و قدرتمندترین اعضای محور مقاومت، قدر است کرده است. محور مقاومتی که منافعش را با دخالت ایالات متحده در توازن قوای منطقه و فعالیت‌های رژیم صهیونیستی متعارض می‌بیند و می‌کوشد در شبکه‌ای هماهنگ از نظر آموزش، دستیابی به تسلیحات و حمایت سیاسی و فنی و لجستیکی از یکدیگر، فعالیت‌های



* عراق؛ بازیگر چندسطحی منطقه

یادداشتی بر سیر تحول عراق در مسیر مقاومت

لیلا صابری مقدم؛

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

پیش برد. همکاری این دو چهره، مقاومت را از مجموعه‌ای از گروه‌های پراکنده، به نیرویی منسجم و اثرگذار بدل ساخت که نقشی تعیین‌کننده‌ای در شکست داعش نیز ایفا نمود. حمله آمریکا در سال ۲۰۲۰ و ترور سردار حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس اما، موجب تغییر مسیر دوباره مقاومت شد. این واقعه نه تنها معادله رهبری جریان را دگرگون کرد، بلکه در سطح سیاسی نیز سبب شد تا بحث خروج نیروهای خارجی از عراق به یک مطالبه جدی تبدیل شود. از آن پس، مقاومت در موقعیتی دوگانه قرار گرفت: از یک سو، بخشی از آن وارد ساختار سیاسی رسمی شد و از سوی دیگر، هویت نظامی و بازدارندگی خود را برای مواجهه با تهدیدات خارجی حفظ کرد. این وضعیت تا به امروز نیز ادامه دارد و چهره کنونی مقاومت را به نیرویی چندسطحی تبدیل کرده است؛ نه صرفاً یک بازیگر امنیتی و نه تنها یک جریان سیاسی، بلکه مجموعه‌ای با کارکرد متداخل در حوزه‌های امنیت، سیاست و هویت منطقه‌ای.

جبهه مقاومت اسلامی در عراق، به‌عنوان یک پدیده مهم امنیتی و سیاسی در خاورمیانه، متشکل از گروه‌های شبه‌نظامی شیعه با پشتوانه ایدئولوژیک ضدالغالی و ضد امپریالیسم، از دل بحران‌ها و جنگ‌های دهه‌های گذشته سر برآورده و به مرور، نقش جدی‌تری در مناسبات داخلی و منطقه‌ای پیدا کرده است. ریشه‌های شکل‌گیری این جریان به پیش از ۲۰۰۳ و سال‌های پایانی حکومت صدام حسین بازمی‌گردد. فشار امنیتی و سرکوب سیاسی علیه مخالفان در این دوره، سبب سازمان‌یافتن هسته‌هایی مخفی از نیروهای مذهبی و سیاسی در میان شیعیان شد. بسیاری از این نیروها متأثر و تحت آموزش‌های سپاه بدر قرار داشتند؛ نهادی که در دهه ۱۹۸۰ در عراق شکل گرفت، گسترش یافت و تحت هدایت ایران فعالیت می‌کرد. این سپاه نه تنها پایه‌های نظامی و سازمانی را فراهم کرد، بلکه رهبرانی همچون ابومهدی المهندس در آن تربیت شدند که بعدها نقش کلیدی در سازمان‌دهی و هدایت گروه‌های مقاومت اسلامی عراقی ایفا کردند. تجربه و شبکه انسانی به‌دست آمده از این سپاه، علی‌الخصوص در مقابله با تهدید داعش، ستون اصلی ساختارهای عملیاتی مقاومت شد و توانست تأثیر چشمگیری در شکست گروه‌های افراطی و حفظ ثبات نسبی مناطق شیعه‌نشین ایفا کند. با سقوط صدام و اشغال عراق توسط ایالات متحده، مرحله‌ای تازه آغاز شد. خلأ قدرت، ناامنی گسترده و حضور نیروهای خارجی، زمینه را برای تبدیل شبکه‌های پیشین به گروه‌های مسلح فراهم کرد. در همین دوره بود که نام‌هایی چون کتائب حزب الله و عصائب اهل الحق وارد عرصه عملیاتی شدند و مقاومت از یک هویت سیاسی معترض، به کنشگر مسلح و سازمان‌یافته بدل شد. این وضعیت تا سال‌های خروج تدریجی نیروهای آمریکایی ادامه داشت و مقاومت عملاً در قالب عملیات‌های محدود، چریکی و فرسایشی تلاش می‌کرد تا معادله امنیتی کشور را تغییر دهد. نقطه عطف اصلی با ظهور داعش در ۲۰۱۴ رقم خورد. سقوط موصل و تهدید موجودیت دولت مرکزی سبب شد که مقاومت، از موقعیت حاشیه‌ای گذشته خود، به بخشی از ساختار رسمی دفاعی عراق تبدیل شود و تأسیس حشد الشعبی نیز، نقطه‌ای بود که مقاومت را از سطح گروه‌های غیردولتی به نیرویی شبه‌رسمی ارتقا داد. در این مقطع، نقش ایران جنبه‌ای عملیاتی و سازمانی پیدا کرد و سردار حاج قاسم سلیمانی به‌عنوان چهره‌ای کلیدی در هماهنگی میدانی میان نیروهای عراقی، انتقال تجربه جنگ نامتقارن و ایجاد وحدت عملیاتی، نقش‌آفرینی می‌کرد. هم‌زمان، ابومهدی المهندس با مدیریت ساختاری حشد الشعبی، فرایند نهادینه‌سازی مقاومت در سیستم امنیتی کشور را



* عراق؛ میدان امنیت ملی ایران

چرا عراق حکم دروازه‌ی ورودی ایران را دارد؟

مجتبی اسدی؛

دانشجوی دکتری مطالعات غرب آسیا

به‌عنوان محورهای حامی تروریسم معرفی کردند و برای برهم زدن نظم این منطقه وارد عمل شدند و اشغال عراق نیز از گام‌های اولیه‌ی طرح خاورمیانه جدید بود. در چنین شرایطی، راهبرد ایران براین اصل قرار گرفت که برای دفاع از امنیت و بقای خود، در پشت مرزهایش منتظر حمله دشمن نماند، بلکه تهدید را قرائ مرزهایش خاموش کند؛ راهبردی که مغز متفکر و مجری میدانی آن سپهبد سلیمانی بود. حضور نظامی آمریکا در کشور همسایه ایران و اشغال آن و سرنگونی حکومت مرکزی آن، در تقابل مستقیم با امنیت ملی ایران تعریف می‌شد، زیرا دولت آمریکا به صراحت به طرح خاورمیانه جدید و مقابله با ایران اشاره کرده بود. صحنه شفاف بود و صف‌بندی واضح. حضور نظامی آمریکا در منطقه و اشغال افغانستان و عراق، مقدمه حمله به ایران و اشغال آن بود. در ثانی، طرح خاورمیانه جدید که در بطن آن شامل تجزیه حداکثری این منطقه می‌شد، در صورت موفقیت در عراق می‌توانست با سهولت بیشتری استان‌های مرزی و قومیت‌های ایرانی را نیز با چالش روبرو کند. راهبرد ایران در چنین شرایطی براین محورها قرار گرفت:

۱. مقابله با تهدید خارج از مرزها
۲. حفظ جغرافیای منطقه غرب آسیا
۳. جلوگیری از فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه
۴. حفظ تمامیت ارضی عراق و دفاع از یک دولت مردمی مستقل در عراق

نهایتاً، حضور فعالانه ایران در عرصه عراق منجر به روی کار آمدن دولتی ملی و برآمده از بطن اراده مردم عراق شد و در زمین جنگ نظامی علیه اشغالگران آمریکایی نیز تجربه‌ای موفق برای مبارزان مردمی بر جای گذاشت و باعث عقب‌نشینی پیوسته و مرحله‌به‌مرحله آمریکا از مواضع خود در عراق شد. با ظهور داعش در جغرافیای عراق و سوریه، پیوند مجددی بین جمهوری اسلامی ایران و مقاومت مردمی عراق شکل گرفت. در روز پس از سقوط موصل در خرداد ۱۳۹۳، با فتوای جهاد کفایی آیت‌الله سیستانی که برای دفاع از عراق صادر شد، خیل عظیمی از جوانان عراقی برای جهاد در برابر داعش اعلام آمادگی کردند. اما لازمه موفقیت فتوای جهاد و تحقق شکست داعش، نیازمند شکل‌گیری یک گروه نظامی قدرتمند در برابر آن بود؛ داعشی که ارتش رسمی عراق هم از پس مبارزه با آن برنیامده بود و بی‌مقاومت، شهر به شهر و استان به استان در برابر آن عقب‌نشینی می‌کرد. حالا قرار بود گروهی مردمی، آموزش‌نیده و کارنا بلد، پنجه در پنجه آن بیندازد. اما همین موضوع به یکی از نقاط درخشان کارنامه سپهبد سلیمانی و نیروی قدس تبدیل شد: ایجاد ساختارهای منظم در نیروهای مردمی و آموزش‌های سریع و کاربردی، انتقال تجربه و ایجاد بسترهای کادرسازی

سرزمین بین‌النهرین یا عراق امروزی، این همسایه‌ی ما در تاریخ، به سهم خودش همیشه تحولاتش بر همسایه شرقی‌اش یعنی ایران اثرگذار بوده است؛ خواه مثبت یا منفی، خواه ارادی یا غیرارادی. پیوندهای فکری، قومی، مذهبی و دینی که در گذر زمان بین مردمان دو سرزمین به وجود آمده، گاهی آن را بهانه دشمنی دو ملت قرار داده‌اند، مثل ترس‌هایی که صدام از صدور انقلاب ایران به عراق به واسطه همین قرابت‌ها داشت، و گاهی زمینه‌ساز فرصت و سکوی پیشرفت دو ملت بوده است. عراق در بین همسایگان ایران، با توجه به شاخص‌های مختلف جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی، از اهمیت خاصی برخوردار است. از وجود بیشترین مرز زمینی مشترک با ایران تا قرابت‌های فرهنگی، قومی و مذهبی از یک سو، و تحولات و پیچیدگی‌های سیاسی و داخلی آن و تأثیرات مستقیمش بر ایران از سوی دیگر، همه باعث می‌شود برای ما اهمیت ویژه‌ای داشته باشد. در دوره معاصر، مهم‌ترین همکاری‌های دوجانبه ایران و نیروهای مردمی عراق در سه برهه دسته‌بندی می‌شود:

اول، **دوران دفاع مقدس** که برخی از مردم عراق با توجه به اعتقادات اسلامی و شیعی، با تشکیل سپاه بدر در مقابل صدام ایستاده و به جبهه دفاعی ایران کمک کردند. دوم، **دوران اشغال عراق** که با حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳ و سرنگونی حکومت این کشور آغاز شد. در این بازه، گروه‌های مردمی عراق در مبارزه با اشغالگری آمریکا شکل گرفتند و جمهوری اسلامی ایران در مقام پشتیبانی از آنها و بازگرداندن استقلال عراق و حمایت از تشکیل دولت ملی و مردمی عراق برآمد. سوم، **ظهور داعش** که تهدیدی وجودی برای جغرافیای سیاسی، مذهبی و قومی عراق بود و اوج تجلی همکاری ایران و عراق در شکل‌گیری گروه‌های موفق از مبارزین مردمی علیه تروریسم را رقم زد. اما چرا حضور ایران در عراق پس از وقایع ۲۰۰۳ ضروری‌تر می‌شد؟ اولاً، هر تحول امنیتی‌ای در عراق تأثیر مستقیمی بر امنیت ملی ایران می‌گذاشت؛ از امکان ایجاد تهدید برای تمامیت ارضی تا زمینه‌سازی برای فعالیت گروه‌های مسلح و تروریستی که داعیه تجزیه‌طلبی داشتند. ثانیاً، پاسخ به حضور تهدیدآمیز آمریکا به‌عنوان اشغالگر در عراق که گام بعدی‌اش را ضربه به ایران تعریف کرده بود. پس از فروپاشی نظام دوقطبی، آمریکایی‌ها برای تقویت پایه‌های نظم مطلوبشان به سراغ غرب آسیا آمدند. آنها طالبان و القاعده، ایران، عراق و سوریه را



از هرگونه نقش آفرینی گروه‌های عراقی در جنگ‌های اتی‌اش با ایران یا هر کدام از ارکان محور مقاومت، ضربه زدن به ساختارها و شخصیت‌های حیاتی مقاومت عراق را در دستور کار خود قرار داده است. رژیم صهیونیستی عراق را دیگر فقط یک «جبهه پشتیبان» ایران نمی‌بیند؛ بلکه آن را در حال حاضر و پس از تحولات ۷ اکتبر، «حلقه حیاتی» بازسازی محور مقاومت می‌داند. تل‌آویو حالا روی ضربه به تمام شریان‌های حیاتی ایران تمرکز کرده، از جمله مقاومت عراق.

چرا عراق برای رژیم اهمیت دارد؟

۱. حشدالشعبی آخرین نیروی همسو با ایران است که آسیب ندیده است. پس از ضربات سنگین به حزب‌الله، سقوط حکومت سوریه و همچنین وارد آوردن ضرباتی به انصارالله یمن، حشدالشعبی تنها بازوی نظامی نسبتاً دست‌نخورده ایران باقی مانده است. گروه‌هایی مثل کتائب حزب‌الله، عصائب اهل الحق و نجباء هنوز ذخایر موشک و پهپاد در اختیار دارند و در صورت لزوم آماده به کارگیری آن در دفاع از خود هستند.

۲. فشار آمریکا و اسرائیل برای خلع سلاح حشدالشعبی - که نیروی ناجی عراق از چنگال تروریستی چون داعش بود - تا امروز ناکام مانده است. دولت ترامپ فشار شدیدی روی دولت بغداد آورده تا حشد را یا خلع سلاح کند یا در ارتش ادغام کند؛ کاری که السودانی علی‌رغم تلاش‌هایی برای کسب رضایت طرف آمریکایی، عملاً نتوانست به آن دست یابد.

سناریوهای احتمالی که رژیم ممکن است برای ضربه به مقاومت عراق در صورت نیاز به آنها روی بیاورد:

۱. سناریوی محدود
حمله هوایی یا پهپادی به انبارهای موشکی، پهپادی و مهمات حشدالشعبی در استان‌های مختلف عراق با هدف نابودی تسلیحات، بدون درگیری مستقیم با دولت عراق. اسرائیل این را «دفاع پیشگیرانه» می‌نامد و آمریکا حتماً سکوت می‌کند.

۲. سناریوی گسترده‌تر همراه با فشار سیاسی
حمله به چند پایگاه کلیدی حشدالشعبی و ترور شخصیت‌های مهم آن، به علاوه تهدید به هدف قرار دادن زیرساخت‌های عراق و هم‌زمان فشار دیپلماتیک شدید بر نخست‌وزیر عراق مبنی بر انحلال شاخه‌های مقاومت مردمی. مردم کشورهای منطقه زمانی که راه مقاومت را در پیش گرفتند و عزم راسخ‌شان را در پاسخ سهمگین به دشمن و عدم ممانعت در به کارگیری توان نظامی‌شان علیه متجاوز نشان دادند، لذت پیروزی را چشیدند. زمانی نیز اگر طریق سازش را در پیش گرفتند، طولی نکشید که هم سلاح‌شان را به عنوان حسن نیت تحویل دشمن دادند و هم دشمن جنگ را به نشانه حسن نیت برایشان به ارمغان آورد. عراق نیز در انتخاب مسیر پیش روی خودش از یکی از این دو عاقبت مستثنی نیست. امید آنکه از این معرکه نیز سربلند خارج شود.

کیفی نیروی انسانی در حوزه‌های اطلاعات، رزم، عملیات، لجستیک و تاکتیک‌های میدانی، در زمانی که خیلی از دولت‌های منطقه نه تنها به کارآمدی نهایی نیروهای مردمی آن هم در مبارزه با داعش باور نداشتند، بلکه چشم انتظار سقوط بغداد در طی چند هفته از آغاز حملات داعش بودند. در همان سال، ارتش‌های مجهز و آماده و آموزش‌دیده ائتلاف مضحک مبارزه با داعش به رهبری آمریکا و عربستان اعلام کرده بودند که کار مبارزه با داعش حداکثر ۱۰ سال زمان می‌برد، اما سپهبد سلیمانی با سازماندهی، هدایت و فرماندهی جریان مردمی، تنها سه سال از زمان آغاز به کار حشدالشعبی، طومار داعش را در عراق در هم پیچید. موفقیت چشمگیر و برقی‌آسای حشدالشعبی نیز از جهتی مرهون در هم آمیخته شدن تجربه و ظرفیت سپاهیان بدر و مبارزین علیه اشغالگری آمریکا در سازمان مردمی حشد بود که همه‌ی این‌ها ریشه در حمایت‌ها و آموزش‌های نیروی قدس سپاه ایران داشت. نهایتاً، پیروزی‌های محور مقاومت بر تهدیدات بزرگ منطقه‌ای به صورت عام و پیروزی مقاومت عراق به صورت خاص در کارزارهای مختلف - از اشغال عراق توسط آمریکا گرفته تا مبارزه موفق با داعش - چند دستاورد را در سطح منطقه و به نام ایران تثبیت کرد: اولاً، این انگاره را که برای تأمین امنیت منطقه باید دست به دامن قدرت‌های بزرگ شد، شکست. دوماً، نشان داد که ایمن‌سازی مرزهای ملی کشورهای منطقه با نیروهای مردمی و بومی، حتی در برابر قدرتی چون آمریکا یا ابرتوریستی چون داعش ممکن است. سوماً، به فتوای مرجعیت شیعی فعلیت و قدرت بخشید. چهارم، طرح خاورمیانه جدید و طرح‌های تجزیه‌طلبانه را ناکام گذاشت.

پنجم، باعث ظهور مدل جدیدی از سیاست‌ورزی موفق اسلامی و مردمی در عرصه‌های سیاسی، امنیتی، ملی و منطقه‌ای شد و در عین حال با مظاهر اسلام‌گرایی افراطی مبارزه کرد. نتایجی که تثبیت و گسترش آن، طبعاً به کام بازنده‌های این میادین نبود و دستور کار جدی بر هم ریختن نظم و ثبات محور مقاومت و گروه‌های مقاومت را در اولویت آنها قرار داد؛ که گام آغازین آن، با استفاده از شرایط مطلوب به وجود آمده ناشی از ناآرامی‌های داخلی سال ۹۸ در ایران و عراق، زمینه را برای ترور سردار سلیمانی به عنوان مغز متفکر محور مقاومت و ابومهدی المهندس به عنوان راس نیروی مقاومت مردمی عراق فراهم آورد. امروز نیز در غرب آسیا پس از ۷ اکتبر، راهبرد قطعی رژیم صهیونیستی و آمریکا بر تضعیف حداکثری و انشقاق و در صورت امکان نابودی کامل گروه‌های جریان مقاومت قرار دارد؛ گروه‌هایی که همه‌ی آنها را تهدیدی حیاتی برای امنیت رژیم صهیونیستی می‌دانند و هر کدام را بخشی از زنجیره حمایت و پشتیبانی از دیگری قلمداد می‌کنند. تحولات عراق در این دوره نیز عرصه‌ای از فراز و فرود همین درگیری بوده است. رژیم صهیونیستی و آمریکا تضعیف هر کدام از بازوهای محور مقاومت را زمینه‌ی ضربه زدن به دیگری تلقی می‌کنند و عراق هم از این قاعده خارج نیست. رژیم صهیونیستی به دلایل مختلف، از جمله جلوگیری

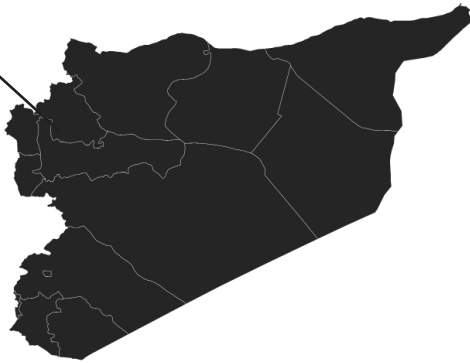
* این سد نباید بشکند!

در اهمیت نظارت بر سوریه به عنوان مرز دفاعی

نازنین زینب باقری؛

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

پیشینه حضور ایران در سوریه به مدت‌ها پیش از صدای تیراندازی در سال ۲۰۱۱ بازمی‌گردد. پایه‌های آن دهه‌ها پیش‌تر، در طول جنگ دفاع مقدس بین ایران و عراق، بنا نهاده شده بود. در آن زمان، حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، با حمایت از ایران، نه با سربازان، بلکه با حمایت سیاسی و همکاری بشردوستانه از بسیاری از جهان عرب جدا شد. اتحاد ایران و سوریه چیزی بیش از یک اتحاد تاکتیکی بود؛ این اتحاد، خاطره‌ای مشترک از ایستادگی در برابر جنگ تحمیلی و فشار کشورهای خارجی بود. اعتماد بین ایران و سوریه در این سال‌ها شکل گرفت. پس از آغاز بیداری اسلامی، کشورهای منطقه دستخوش آشوب و اعتراضات شدند و سوریه نیز که از این مسئله مستثنا نبود، به زودی به صحنه یک جنگ داخلی پیچیده و وحشیانه تبدیل شد. در میان گروه‌های مسلحی که هر کدام توسط قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مختلف حمایت می‌شدند، ارتش آزاد سوریه، شبه‌نظامیان مخالف و خطرناک‌تر از همه، گروه‌های افراطی تکفیری مانند داعش و جبهه النصره نیز حضور داشتند. این گروه‌ها نه تنها دولت سوریه را به چالش کشیدند، بلکه بافت اجتماعی منطقه را تهدید کردند، غیرنظامیان، اقلیت‌ها و اماکن مقدس را هدف قرار دادند و خشونت را به فراتر از مرزهای سوریه صادر کردند. در این مرحله، ایده «مقاومت» از تئوری به ضرورت تبدیل شد و محور مقاومت به عنوان پاسخی به این هرج و مرج، شکل واضح‌تری به خود گرفت. این محور نه به عنوان جاده‌طلبی ارضی، بلکه به عنوان دفاعی در برابر تجزیه، افراط‌گرایی و سلطه خارجی مطرح شد. هنگامی که دمشق با احتمال واقعی فروپاشی روبرو شد، رئیس‌جمهور بشار اسد رسماً از ایران درخواست کمک کرد. بنابراین حضور ایران در سوریه قانونی، رسمی و ریشه در یک اتحاد دیرینه داشت. در مرکز این اتحاد راهبردی، حاج قاسم سلیمانی قرار داشت. به عنوان فرمانده نیروی قدس، نقش او فراتر از برنامه‌ریزی نظامی بود. او یک هماهنگ‌کننده بود؛ پلی بین نیروهایی که به زبان‌های مختلف صحبت می‌کردند، اما یک هدف مشترک داشتند. شهید سلیمانی به سازماندهی گروه‌های مقاومت کمک کرد، به نیروهای سوری مشاوره داد و نقش مهمی در متوقف کردن گسترش داعش در لحظاتی که منطقه در لبه پرتگاه قرار داشت، ایفا کرد. برای هواداران او نماد یک الگوی رهبری عملی بود؛ الگویی که مرز بین فرمانده و سرباز را محو می‌کرد. در سوریه، مقاومت به یک واقعیت زنده تبدیل شد، و نه فقط یک شعار. از شهرها دفاع شد، خطوط مرزی از نو ترسیم شدند و محور مقاومت به عنوان یک بازیگر تعیین‌کننده در مسیر جنگ ظهور کرد.



* دومینوی تجزیه

نگاهی بر روند رخدادها تا سقوط سوریه

اعظم واصل بذرافشان؛

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، گرایش غرب آسیا

سلیمانی اشاره کرد که به‌عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، از ابتدای شروع بحران، درگیر ماجرای سوریه شدند و با اقدامات متعدد، زمینه را برای تحقق راهبرد جمهوری اسلامی ایران، یعنی بقای نظام سوریه، حفظ ثبات آن و مقابله با جبهه تکفیری در پرتوی حمایت و پشتیبانی از ارتش سوریه فراهم ساختند.

در سال ۲۰۱۵، جمهوری اسلامی ایران در اقدامی مبتکرانه با مدیریت و محوریت شخص سردار، وارد توافقی نظامی-امنیتی با روسیه شد که در پی آن، هردو کشور ائتلافی نظامی با تقسیم وظایف معین و مشخص جهت مقابله با گروه‌های معارض و تروریستی در خاک سوریه تشکیل دادند. این ائتلاف طی ماه‌های نخست موفق به ایجاد تغییرات چشمگیری در عرصه معادلات نظامی-امنیتی سوریه شد و به مرور زمان با همراهی ارتش سوریه و گروه‌های مقاومتی چون فاطمیون، زینبیون و حیدریون، معادله را تغییر داد. همچنین زمینه را برای استمرار و تداوم این ائتلاف در عرصه‌های غیرنظامی مهیا کرد.

ذکر دستاوردهای بزرگ سردار در سوریه فرصتی دیگر می‌طلبد، اما مهم‌ترین آنها به اختصار از این قرار است: عینیت بخشی به راهبرد حفظ و بقای نظام سوریه جهت تأمین ثبات و امنیت آن؛ شکل‌گیری ائتلاف و همکاری راهبردی میان ایران و روسیه در عرصه نظامی-امنیتی؛ شبکه‌سازی نیروهای محلی و مقاومتی؛ مهارت‌وراییسم؛ تشدید تنگنای امنیتی و ژئوپلیتیک برای رژیم صهیونیستی؛ و بازگشایی گذرگاه راهبردی و استراتژیک بوکمال-قائم.

بالاخره این کشور در حدود سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ روزهای آرام‌تری را تجربه کرد، اما در سامبر ۲۰۲۴ با شورش مجدد معارضان، دولت بشار اسد که از نظر ساختاری فروپاشیده بود، دچار غافلگیری استراتژیک شده و ساقط شد. دور بعدی درگیری‌ها با در دست گرفتن قدرت توسط احمد الشرع آغاز شد و این شروعی بود بر شکل‌گیری شرایط جدید و وخیم منطقه. نکته‌ای که در این خصوص حائز اهمیت و لازم توجه است، نوع مواجهه کشورهای غربی نسبت به قدرت‌گیری چهره‌ای مانند احمد الشرع (ابو محمد جولانی) است. درحالی‌که تردیدهای زیادی در مورد آینده سوریه، با به قدرت رسیدن معارضان مسلح وجود داشت، شخصیت‌های مختلف اروپایی و آمریکایی خواهان دیدار با وی بودند.

همان‌طور که پیشتر یاد شد، رژیم صهیونیستی از عوامل شروع و تشدید درگیری‌ها در سوریه بود که ابتدا با هدف تجزیه و تضعیف حکومت مرکزی سوریه مسیر خود را پیش گرفت. پوشیده نیست که تأمین منافع رژیم و تسهیل روند نیل به اهدافش، در گرو قطع راه ارتباطی ایران و گروه‌های مقاومت با لبنان و فلسطین اشغالی و درحقیقت، تضعیف محور مقاومت و تغییر موازنه قوای منطقه‌ای به نفع خود

سقوط دولت بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴، موازنه‌های قدرت سیاسی و امنیتی غرب آسیا را به‌طور چشمگیری دگرگون کرد. جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی و آمریکا علیه ایران، یکی از تحولاتی است که از این اتفاق نشأت گرفت. هم‌اکنون نیز شاهد اثرات عمیق این تغییر قدرت سیاسی در منطقه و به‌خصوص در نسبت با کشور عزیزمان هستیم.

نقش سوریه در سرنوشت منطقه، به دلیل موقعیت استراتژیک آن به‌عنوان پل ارتباطی بین شرق آسیا و مدیترانه، قرارگیری در مسیر خطوط انرژی و اهمیت مذهبی، تاریخی، فرهنگی و... بسیار چشمگیر بوده و لذا صحنه رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به‌خصوص در یک دهه اخیر بوده است. اما سابقه درگیری‌های داخلی سوریه که نهایتاً به جنگ داخلی آن منجر شد، به چه زمانی بازمی‌گردد؟ سوریه در سال ۱۹۸۲، در دوره ریاست جمهوری حافظ اسد، شاهد شورش گسترده جمعیت اخوان المسلمین و هم‌پیمایان آنان بود که با مواجهه حکومت، به جنگ داخلی منجر نشد. پس از آن و در سال ۲۰۱۱، روند سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به نحوی پیش رفت که فضای مناسب برای شورش مجدد و درگیری‌های داخلی فراهم شد. هرچند صحنه‌گردان این شورش‌ها، به بیان چهره‌های مختلفی همچون جفری ساکس، اقتصاددان، تحلیلگر و استاد دانشگاه کلمبیا، نیروهای خارجی و به‌خصوص آمریکا بود. یا در تحلیلی دیگر، عدم همراهی بشار اسد با طرح‌های صهیونیستی برای منطقه، به‌عنوان دلیلی بر شروع تلاش آمریکا و رژیم صهیونیستی برای حذف اسد و مهیا کردن فضا برای تجزیه سوریه مطرح شد. به عوامل شکل‌گیری این آشوب‌ها از زوایای مختلفی پرداخته شده که در این مجال نمی‌گنجد و لذا از آن عبور می‌کنیم.

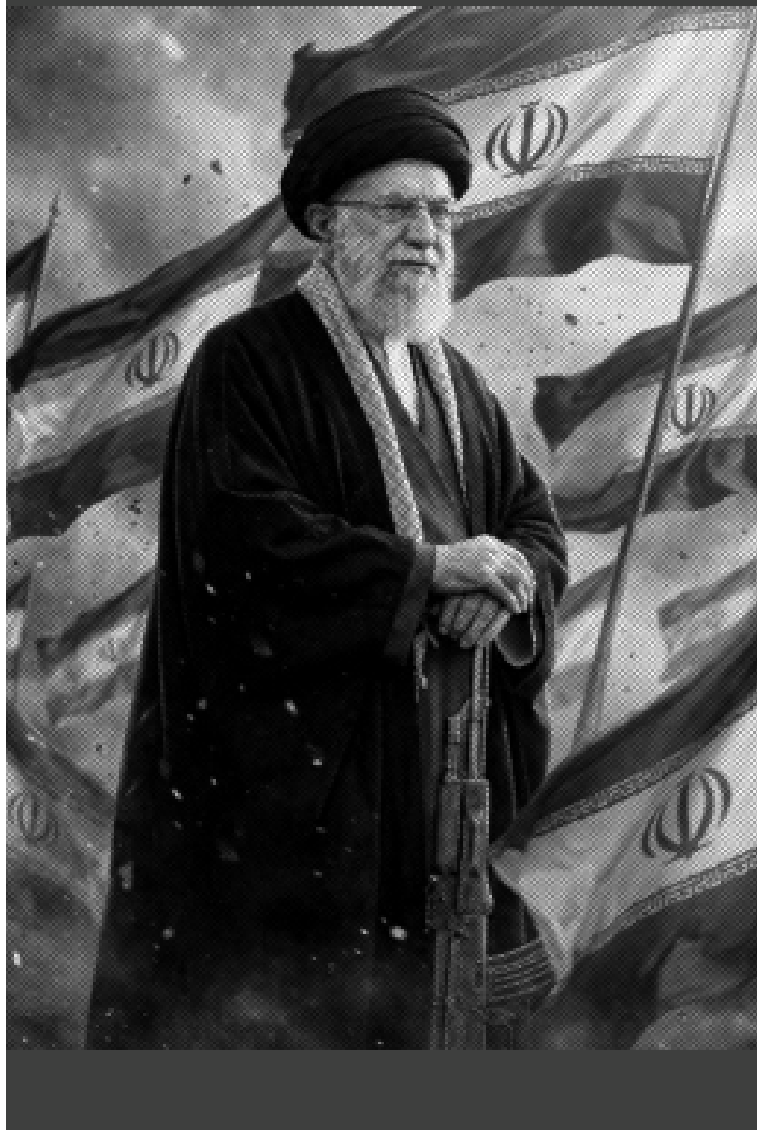
به هر حال و در ادامه، درگیری‌های داخلی که پس از مدتی وارد فاز مسلحانه شد، صحنه با ورود گروه‌های تروریستی مانند جبهه النصره و سپس داعش (۲۰۱۴-۲۰۱۳) به جنگ داخلی تبدیل و لزوم ورود بازیگران خارجی آشکار شد. در این مرحله، کشورهای مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد ماجرا شدند، اما نکته این بود که ورود آنها با هدف واحد از بین بردن جنگ داخلی و تأمین امنیت صورت نگرفت، بلکه برخی درواقع به حمایت از گروه‌های تروریستی محل امنیت وارد صحنه شدند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران، به دعوت رسمی حکومت وقت و با هدف کمک برای تأمین امنیت در این کشور - که تهدیدی آشکار برای امنیت تمامی کشورهای منطقه و به‌طور مشخص ایران بود - و برای دفاع از حرم مطهر حضرت زینب (س) وارد ماجرا شده و تا از میان بردن حکومت داعش و حتی پس از آن، به تلاش‌های خود در این خصوص ادامه داد. در این میان باید به نقش اساسی سردار شهید حاج قاسم

بوده است و این میسر نبود جز با به سرانجام رسیدن طرح آمریکایی-صهیونیستی برای سوریه. بنابراین حفظ وضعیت فعلی سوریه -هرچند شکننده و بی ثبات- در جهت تأمین منافع رژیم غاصب است؛ حال آنکه به طبع، چنین رژیمی حتی این مقدار را نیز نمی پذیرد و درصدد تجزیه سوریه برخواید آمد.

اخیراً اما، فرماندهی کل مقاومت مردمی سوریه با انتشار بیانیه‌ای خبر داد که ۲۵ گروه را در غرب، شرق، شمال و جنوب سوریه سازماندهی و مستقر کرده و در مرحله بعد قصد دارد بر تعداد و قدرت این گروه‌ها بیفزاید. کما اینکه شاهد بودیم رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) فرمودند: «وضعیت تغییر خواهد کرد و قطعاً جوانان غیور سوری به پا خواهند خاست، ایستادگی خواهند کرد، فداکاری خواهند کرد و بر این وضع فائق خواهند آمد. البته ممکن است زمان ببرد، تلفات بدهند و طولانی بشود، اما نتیجه، به حول و قوه الهی حتمی و قطعی است.»







پیش‌بینی و بشارت امام درباره‌ی تشکیل هسته‌های مقاومت جهانی محقق شده و طوفان خاموش‌ناشدنی الاقصی، شکل‌دهی یک جغرافیای جدید سیاسی در منطقه غرب آسیا را تسهیل کرد که آمریکازدایی و ایجاد دوگانه‌ی «مقاومت و تسلیم» به جای دوگانه‌های جعلی و تحمیلی و تسریع در حل مسئله‌ی فلسطین، مهمترین خصوصیات این جغرافیای جدید سیاسی است.

رهبر شهید

بهمن. [ب م]
دراوستا «وهومنا» و پهلوی «وهومن» و مرکب از دو جزء «وهو» به معنای خوب و نیک و «مند» به معنی منش؛ پس بهممن به معنی نیک‌اندیش و نیک‌نهاد است. در جهان روحانی مظهر اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی خداست که غایتش در ربیع‌الثانی ۹۹ هجری قمری رخ داد و این اندیشه‌ی نیک سبب واژگونی سلطنتی دیوسرشت گردید؛ زان‌پس بهممن برای ما خجسته و مبارک شد.

ارتباط با ما

در صورت تمایل به همکاری و ارائه‌ی پیشنهادات و نقد خود با آیدی زیر در ارتباط باشید.

@resanehkhaharan
